

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۴

آذرماه ۱۳۸۲

مطالب این شماره :

- | | |
|------|---|
| ص ۱ | * انتخابات، رفراندوم، انقلاب! کدام یک ؟ |
| ص ۳ | * بحران مزمن جهان سرمایه داری و بربریت... ! |
| ص ۶ | * برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر |
| ص ۱۲ | * امپریالیسم آمریکا در آئینه تاریخ ! |
| ص ۱۶ | * بی طرفی، دفاع یا مخالفت با نظارت... |
| ص ۲۲ | * از خود بی گانه گی ! |
| ص ۳۰ | * نشست مشترک سوم "اتحاد انقلابی... ! |
| ص ۳۳ | * برده گان نظم نوین و رژه ی ناتمام ! |
| ص ۳۹ | * از نامه های وارده |

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکنند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com
www.ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی
آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar
Box 1047
162 12 Vallingby
SWEDEN

2-Ranjbar
P.O.Box 39269
Washington,D.C. 20016

انتخابات ، رفاندوم ، انقلاب کدامیک ؟

کم تر از سه ماه به برگزاری انتخابات دوره ی هفتم مجلس مانده است. تمامیت خواهان که کوچک ترین احترام و نقشی به آراء مردم قایل نیستند و منافع شان ایجاب می کند که در زیر حکم ولایت فقیه به کلان دزدیهای شان از کیسه ی مردم ادامه دهند، انتخابات را تنها یک نمایش برای توجیه خود در انظار بین المللی و تنظیم مناسبات خود با کشورهای دیگر، می دانند. آنها با وجود بودن در اقلیت محض، مجلس ششم را به بن بست کامل در اجرای وظایف نیم بندش، کشانند و هرچه این مجلس رشت، توسط شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام پنبه شد. تنها جایی هم که مجلس ششم "موفق" از آب درآمد، در تصویب لوایحی بود که حقوق اکثریت کارگران ایران را پای مال کرد و بر استثمار و بی حقوقی و بی کاری کارگران مهر تایید زد! طی ۴ سال، این مجلس میلیاردها تومان از نان شب مردمی که ۸۰٪ آنها زیر فقر زنده گئی سخت و غیر انسانی را می گذرانند، به خود اختصاص داد که خرج حقوق و مزایای مجلسیان و نگهداری از این مؤسسه ی بی بو و بی خاصیت شد که خود نشان دهنده ی منتها درجه ی بی چشم و روئی رژیم است که حتا حاضر نیست اندکی "حق نمک" را نگه دارد! وقتی رهبران نظام و از جمله هاشمی رفسنجانی می گوید با ۱۵٪ آراء هم می توان مجلس را تشکیل داد، دیگر جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که مجلس تنها در صورتی قابل قبول رهبران جمهوری اسلامی خواهد بود که به صورت مترسکی در دست رژیم بوده و به کمک آن قوانین ضد کارگری و ضد دموکراتیک وضع شود! بنا براین تمامیت خواهان برای جلوگیری از هرگونه موی دماغ شدن، تمام تواناییهای خود را به کار خواهند بست تا مجلس هفتم را به آلت بی فعل و اراده ی خود تبدیل کنند. بینش شاه و شیخ در برخورد به مجلس، یکی است!

صرف نظر از این که حتا در "دموکراتیک ترین" کشورها، پارلمان ابزار قانون گذار هیئت حاکمه است، اما به طور روشنی این حکم مارکسیستی در ایران با مجلس ششم صحت خود را نشان داد. بنابراین تحت حاکمیت سرمایه و ولایت فقیه نمی توان انتظار معجزه از مجلس را داشت و تا زمانی که چرخ بر حاکمیت مشتی صاحبان وسایل تولید و مبادله، می چرخد، با یا بدون جمهوری اسلامی، مجلسها بی ثمر باقی خواهند ماند، مگر این که استثنا و با فشار توده های مردم حاضر در صحنه ، گاهی لایحه ای به نفع مردم بگذرانند.

مجلس ششم به علاوه ماهیت "اصلاح طلبان" در قدرت و در مجلس را نشان داد. دفاع آنها از برخی لایحه‌ها صرفاً به خاطر گول زدن مردم و از این طریق تحکیم مواضع خود در قدرت حاکمه بود، وگرنه بسیار زودتر از اینها، آنها یا می‌بایستی استعفا می‌دادند و یا رسماً مردم را دعوت به تعیین تکلیف با تمامیت خواهان، می‌کردند. اما آنها عمده تا، علیرغم برخی تهدیدها، باز هم در مقابل فشار تمامیت خواهان سر فرود آورده اند و بی‌شرمانه مردم را دعوت به شرکت در انتخابات می‌کنند، تا به بهانه‌ی "بدر نشدن اوضاع"، شاید باز هم سهمی از قدرت را بتوانند به خود اختصاص دهند!

بنابراین، مردم و نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی باید بدون کوچک‌ترین تردیدی، انتخابات مجلس هفتم را تحریم کنند. آنها برای نشان دادن چهره‌ی مزور دژخیمان حاکم، باید از تمام مراجع ولو نیم بند بین‌المللی بخواهند تا با فرستادن نماینده به ایران مانع تقلب در انتخابات بشوند و برای مردم جهان یک بار دیگر ثابت شود که این رژیم مورد نفرت و انزجار توده‌های وسیع مردم ایران است.

در شرایطی که حنای "اصلاح طلبی" در ایران رنگ باخته است، مدافعین بورژوازی لیبرال با ترغیب انجام فراندوم، پا پیش گذاشته‌اند تا "اصلاح طلبی" را تداوم بخشند و در شرایط اوج‌گیری نفرت مردم از نظام استثمارگری حاکم، حاکمیت این نظام را در اشکال ظاهراً ملایم‌تری فراهم سازند. مدافعین فراندوم شعار واحدی ندارند. بخشی از آنها هنوز در صدد حفظ حکومت اسلامی در لفافه‌ی محدود کردن یکه‌تازی رهبر هستند و بخشی دیگر خواستار تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی جهت ایجاد جمهوری یا سلطنت لائیک می‌باشند. هر دوی این دسته‌ها نیز مدافعینی در سطح جهانی و بین‌دولتهای امپریالیستی، دارند.

بدین ترتیب، در شرایطی که بوی الرحمان "اصلاح طلبی" در ایران درآمده، اینان تلاش دیگری را برای زنده کردن آن در پیش گرفته‌اند، بدون توجه به این واقعیت که حاکمین جمهوری اسلامی به حدی در ایران زالو وار خون مردم را مکیده‌اند و می‌دانند که کوچک‌ترین تزلزل در سرکوب مردم، مرگ حتمی آنها را در پی خواهد داشت، لذا با تمام وجود از حفظ موقعیت خود دفاع خواهند کرد و تمام شواهد نیز حاکی از چون این آماده‌گی آنها، می‌باشد.

اگر در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ "گل بر شمشیر پیروز شد"، نه به خاطر این بود که حاکمان ایران از شاه گرفته تا امرای ارتش و ساواک و غیره دموکرات شده بودند و اختیار انتخاب به مردم دادند، بلکه به دلیل وابسته‌گی رژیم شاه تاخرخره به آمریکا بود و وقتی که سازشهای امپریالیستی در گوادلوپ در مورد رژیم آینده‌ی ایران صورت گرفت که در آن زمان در رابطه بود با ایجاد کمربند سبز به دور سوسیال-امپریالیسم شوروی، افسران ارتش به ساخت و پاخت مخفیانه با دار و دسته‌ی خمینی پرداختند

و ارتش دست از مقاومت جدی در برابر مردم انقلابی، برداشت. بنا براین، در پیش گرفتن تاکتیک پافشاری روی رفراندوم تنها می تواند عده ای را باز هم چند سالی در توهم نگه داشته و طی این مدت رژیم جمهوری اسلامی در صورت توان مقابله با مردم، به حاکمیت خونین اش ادامه دهد. برخی از رفراندوم طلبان امید به مداخلات از خارج دارند و دست طلب به سوی آمریکا دراز کرده اند، اما تجربه آمریکا در افغانستان و عراق نشان داده که بهتر و بی درد سر تر این است که در شرایط فقدان آلترناتیوی قوی و وابسته، با خود رژیم تا حد ممکن کنار بیایند! به علاوه نا کار آمدی این تاکتیک زمانی روشن می شود که توجه کنیم که مردم در انتخابات شوهاها نشان داده اند که از رژیم متنفرند و مبارزات کارگران و زحمت کشان، دانش جویان، زنان، پرستاران، معلمین، نویسندگان، هنرمندان و ملل تحت ستم ایران بدون انقطاع، پیوسته ادامه داشته و خواستار استقرار چنان دموکراسی هستند که از ظرفیت بورژوازی لیبرال ایران که یک بند نافش به ناسیونالیسم (شوینیسم فارس) و بند دیگرش به امپریالیسم وصل است، خارج باشد. لذا در عمل مردم رفراندوم کرده و جواب رد به رژیم داده اند.

در چنین شرایطی، تبلیغ رفراندوم هم کار ساز نیست. موافقین انتخابات و یا رفراندوم در عمل سروته یک کرباسند که خصلت رفرمیستی و ناپی گیری آن هویدا است. در نتیجه، تنها راه برون رفت از وضعیت وحشتناک کنونی جامعه ایران، فرا روی از این شعارها و دست زدن به انقلاب وسیع توده ای است که بتواند کارگران و زحمت کشان را، که صاحبان اصلی جامعه ی ایران هستند، به قدرت برساند. اما این امر مستلزم فراهم نمودن شرایط، برای تحقق چنین تغییری پایه ای، است.

و این کار نیز در گرو آگاه، بسیج، متشکل و مسلح کردن طبقه ی کارگر و توده ی وسیع زحمت کشان است تا تحت رهبری خط مشی ای انقلابی برای سرنگونی رژیم، درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و استقرار فرمانروایی کارگری متکی بر شوراهای کارگران و زحمت کشان به پا خیزند. چنین رهبری نیز چیزی جز حزب کمونیست انقلابی نیست که از میان خود طبقه ی کارگر و زحمت کشان برخاسته و عمیق ترین پیوند را با جنبشهای کارگری و توده ای داشته و مستقیماً در غم و شادی توده های مردم شریک باشد. چنین رهبری هم اکنون وجود ندارد و وظیفه ی مرکزی کمونیستهای ایران در عرصه ی سازمان یابی، تلاش برای ایجاد این رهبری است. تا زمانی که این رهبری و این حرکت مستقل کارگری به وجود نیامده باشد، کلیه ی تلاشها در جهت تغییراتی سطحی و کلا روبنایی صورت گرفته و مصائب و مشکلات اکثریت عظیم مردم ایران حل نشده باقی خواهد ماند.

انقلاب کارگری تنها راه نجات مردم ایران از ظلم و ستم و استثمار سرمایه ی داخلی و بین المللی است و انتخابات پارلمانی و رفراندوم حلال مشکلات نخواهند بود.

بحران مزمن جهان سرمایه‌داری و بربریت‌پست مدرن!

بیش از سه دهه است که بحران مزمنی نَفَس نظام جهانی سرمایه را بریده است. این بحران روز به روز عمیق‌تر و شدیدتر می‌گردد. دیگر خبر از پیش‌رفت‌های آن‌چنانی نیست. در تمام کشورهای امپریالیستی، شرکت‌های بزرگ و کوچک ورشکسته می‌شوند و ادغام سرمایه‌ها و شرکتها جهت ایجاد تمرکز بیشتر سرمایه و نجات از سقوط نظام این کشورها، سالهاست ادامه دارد.

در جوامع سرمایه‌داری، رفاه و امنیت شغلی جای خود را به فقر زده‌گی و بی‌کاری بیشتر داده و وحشت گسترده‌تر شهروندان را سبب شده است. بخش بزرگی از وقت و انرژی مردم در جوامع پیش‌رفته‌ی سرمایه‌داری، صرف کاربایی ناامیدانه و سوء استفاده‌ی کارفرمایان از وجود ارتش‌دها میلیون نفری بی‌کاران شده که زمینه را برای برده‌سازی وحشتناک نیروی کار فراهم ساخته است. نظام سرمایه‌داری جهانی در برابر دو آلترناتیو مترقی و ارتجاعی قرار گرفته است: قبول پایان‌یابی رسالت تاریخی اش و سپردن اداره‌ی امور جهان به صاحبان اصلی آن؛ و یا خود را محق دانستن و "پایان تاریخ" قلم‌داد کردن و لذا اصرار بر سر ادامه‌ی سلطه‌ی طبقاتی خود. و طبعا محدود نگری تاریخی، امکان درک علمی پدیده‌های جهان را از گرداننده‌گان این نظام سلب کرده و آنها را وا داشته تا به هر قیمتی که شده خود را بر سر حکم نگه دارند.

هم اکنون و در مسیر حفظ خود و فرمان رانی برجهانیان، امپریالیسم آمریکا باتمام وجود مشغول تقویت نیروهای نظامی خود و تجاوز ز به کشورهای ضعیف است تا با غصب ثروت آنها و به خصوص به دست گرفتن ذخایر انرژی جهان، بتواند چندصباح دیگر بر حکم ننگین اش تداوم بخشد. تروریسم دولتی این امپریالیسم، خطرناک‌ترین نوع تروریسم است که به وحشت آفرینی در سراسر جهان ادامه می‌دهد. کافی است اندکی به تصاویر تلویزیونی که از فلسطین و عراق نشان داده می‌شود، نگاه کرده و تعمق کنیم. مزدوران تا دندان مسلح امپریالیسم و صهیونیسم با بی‌پروایی تمام و قساوتی بی‌نظیر به کشتار مردم و تخریب خانه و کاشانه‌ی آنها مشغولند. کشته شدن یک سرباز اسرائیلی و یا آمریکائی در رام‌الله فلسطین یا سامره‌ی عراق کافی است تا دهها زن و کودک

فلسطینی یا عراقی به خاک و خون کشیده شوند و صدها منزل مسکونی ویران گردند! بوش و شارون ناتوان از کسب پیروزی سریع کشورهای خاورمیانه را مرتباً تهدید می‌کنند که اگر طبق فرمان ما عمل نکنید، از تجاوز ما در امان نخواهیدماند! اما استقرار امپراتوری جهانی سرمایه به رهبری امپریالیسم آمریکا با

مقاومت سرسختانه ی ملل مظلوم جهان رو به رو شده است.

در کنار این وضع، طبق گزارشات رسمی سازمان ملل متحد، گرسنه گی هر سال ، ۹ میلیون انسان را به کام مرگ می‌کشاند. مرض ایدز نیز که گفته می‌شود از طریق لابراتوارهای تحقیقاتی بیولوژیک آمریکا اولین بار اشاعه یافته، بیش از ۴۰ میلیون نفر را آلوده نموده و سالانه ۳ میلیون نفر را به هلاکت می‌رساند. ورود میکروب سارس به آسیای شرقی و جنوب شرقی نیز که می‌توانست وحشت جدیدی از مرگ و میر را سبب شود، به همان آدرسها نسبت می‌دهند! تنها گرسنه گی و ایدز سالانه ۱۲ میلیون نفر را به کام مرگ می‌کشاند که اگر با امراض دیگری نظیر مالاریا تکمیل شوند، حداقل به رقم ۱۵ میلیون کشته در سال می‌رسیم. در جنگ جهانی دوم حدود ۵۰ میلیون نفر کشته شدند و اگر مبداء این جنگ را حمله ی نیروهای فاشیستی ژاپون به چین و آسیای جنوب شرقی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۳۱ بگیریم، سالانه به طور متوسط به رقم ۳,۵ میلیون نفر کشته در آن جنگ می‌رسیم که یک چهارم متوسط سالانه ی کشته شده های امروز است. این حساب سرانگشتی، نشان دهنده ی منتها درجه ی عدم احساس مسئولیت نظام سرمایه داری حاکم برجهان در قبال جان انسانهاست.

این بربریت پُست مدرن، خود را در لفافه ی "دموکراسی خواهی" عرضه می‌کند که سالوسانه است و خشم جهانیان را برانگیخته است. اما در شرایط فقدان احزاب کمونیست راستینی برای هدایت مردم، نیروهای وابسته به خرده بورژوازی و بورژوازی کشورهای تحت ستم، به ویژه در کشورهای اسلامی و با اتکاء به مذهب، شیوه ی مبارزه ی تروریستی را در جواب به تروریسم دولتی اتخاذ کرده و از اندونزی تا مراکش و عربستان سعودی تا ترکیه دامنه ی عملیات خود را گسترانده اند.

هم اکنون پرچم تروریستهای دولتی و غیر دولتی مذهب است و تئوری پردازان امپریالیسم که بوش و دارودسته اش مدافع این تئوری هستند، می‌خواهند با تکرار جنگهای صلیبی جهان را به مرز نابودی و یا بربریت کامل بکشانند.

بحران مزمن نظام سرمایه داری علاج ناپذیر است. با توجه به آگاهی مردم جهان، این

بحران را نمی‌توان بر سر مردم فقیر و گرسنه‌ی جهان سرشکن نمود. وقت آن رسیده است که بایدهنظام جهانی سرمایه را به گورستان تاریخ سپرد و سوسیالیسم را که تنها راه نجات بشریت از دامن این دیو بد سیرت است، بر ویرانه‌های آن بنا نهاد.

* * *
* *
*
*

برخی از موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر:

“ هرکسی از ظن خود شد یار من ! ”

اعلام اعطای جایزه‌ی صلح نوبل ۲۰۰۳، روز جمعه ۱۰ اکتبر (۱۸ مهرماه)، به خانم شیرین عبادی، بحثهای پُر دامنه و متضادی را در میان نیروها و افراد مختلف درون حاکمیت و یا در اپوزیسیون دامن زده است.

جای شکی نیست که اگر این جایزه به ابوالهول‌هائی از قماش خامنه‌ای، رفسنجانی و عسکراولادی داده می‌شد، حاکمین رژیم ۷ شبانه روز شادمانی و جشن و سرور سراسری را به مناسبت “این پیروزی اسلام (!)” ترتیب داده و در وصف جایزه نوبل قلم فرسایی می‌کردند و اگر قرعه به نام خاتمی، کروبی، بهزاد نبوی و امثالهم می‌افتاد، نق زدنهای تمامیت خواهان شروع شده و تازه علت این “پیروزی” را ناشی از برکات وجود “رهبر” می‌دانستند و “اصلاح طلبان” نیز به نوبه‌ی خود، حقانیت شان را جار می‌زدند!

اما این جایزه اکنون به خاتمی از میان “اصلاح طلبان” خارج از حاکمیت داده می‌شود و لذا با استدلال‌های ۱۸۰ درجه مخالف تمامیت خواهان و غرولند “اصلاح طلبان” درحاکمیت روبه‌رو شده و از جمله خاتمی پس از تردید و تعلل، اظهار فضل نمود که گویا جایزه‌ی صلح مهم نیست و سیاسی می‌باشد. مهم جوایز دیگر از جمله در ادبیات و غیره است! (نقل به معنا)

در میان نیروهای مخالف رژیم نیز ارزیابی‌هایی از “افتخار آفرین” بودن این جایزه تا “نقی دربست” آن مطرح گردیده است.

در برابر این آشفته بازار ارزیابی‌ها، روشن‌گری و اعلام موضع ضرورتی عاجل یافته است تا نیروهای انقلابی و کارگران و زحمت‌کشان از طریق سنجش نظرات عرضه شده، درست‌ترین آنها را برگزینند و یا آنها را بشناسند.

مقدمتا باید اشاره کنیم که حتا اعطای جایزه‌های نوبل در علوم و ادبیات، هیچ‌گاه در ماورای سیاست‌های وقت بورژوازی امپریالیستی و منافع سرمایه، صورت نگرفته و از جمله پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، بیش از ۵۰ سال دانش‌مندان و نویسنده‌گان شوروی اساساً مورد بی‌مهری کمیته‌ی تعیین‌نامزدهای جایزه‌ی نوبل منتخب آکادمی سوئد، قرار گرفتند و پس از تغییر ماهیت رژیم حاکم بر شوروی، اعطای این جایزه با اهداف مشخص، به برخی از آنها صورت گرفت. نزدیک‌ترین نمونه برای ایرانیان نیز، عدم انتخاب احمد شاملو، شاعر توانا و معروف ایران بود که دیدگاه‌هایش با دیدگاه بورژوازی، هم‌خوانی نداشت.

نگاهی به لیست دریافت‌کننده‌گان جایزه‌ی صلح در سالهای گذشته نیز نشان می‌دهد که کاندیداها نه بر اساس دفاع جاناتانه از صلح و آزادی، بلکه براساس مصالح وقت‌کل و یا جناحی از کشورهای امپریالیست، صورت گرفته است.

امسال نیز اگر قرار بود فرد یا جریانی نماینده و مبارز واقعی صلح در جهان باشد، این ۱۵ تا ۳۰ میلیون مردم کارگر و زحمت‌کش و نیروهای مدافع صلح بودند که با ترتیب دادن تظاهرات عظیم و بی‌سابقه‌ی جهانی، مخالفت آشکار خود را با جنگ افروزی و تجاوز ارتش‌های امپریالیستی آمریکا و متحدین‌اش به عراق، قبل از شروع حمله، نشان داده و اعلام کردند که این تجاوز نه به خاطر برقراری صلح و آزادی در عراق، بلکه برای به‌استعمار‌کشاندن مجدد خاورمیانه و دست‌یابی به منابع انرژی آن است. صحت این امر را گرگ‌تازی‌های امپریالیستی به وضوح نشان داد. امپریالیسم آمریکا و متحدین‌اش، هم‌اکنون از فلسطین اشغالی تا عراق و افغانستان، جهنمی بزرگ برای مردم فقیر و زحمت‌کش منطقه ساخته‌اند و برای دست‌درازی به سوریه و ایران و به‌زیر‌قیمومیت کامل درآوردن آنها، توطئه می‌کنند.

در ایران نیز اگر جریانی مستحق این جایزه بود، در درجه‌ی اول کارگران، دانش‌جویان، معلمان، پرستاران، روزنامه‌نگاران، نویسنده‌گان، هنرمندان و زندانیان سیاسی بودند که مبارزه‌ی سختی را در دفاع از آزادی و حقوق بشر به‌طور مستمری ادامه داده و انواع مشقتها را تحمل کرده‌اند.

و اما جایزه‌ی صلح برای خانم شیرین عبادی نیز که در انبوه مبارزان راه آزادی،

برای آزادی زنان، دفاع از کودکان و زندانیان سیاسی و در کسوت زنی مسلمان، فعالیت کرده است، شمشیر دولبه ای است که از یک سو با دید مخالفت با عمل کرد تمامیت خواهان با انتخاب نامزد زن برای جایزه، سوء استفاده از آن برای ارائه ی چهره ای دموکراتیک و مدافع زن، پیش بردن سایر مقاصد امپریالیستی و موافقت و تایید "اصلاح طلبان"، صورت می گیرد و از سوی دیگر پراکندن این توهم می باشد که گویا قوانین اسلام با حقوق دموکراتیک زنان سازگاری دارد و خود خانم عبادی نیز پیش این ادعای سرتاپا نادرست است! این حرکتهای رفرمیستی، حفظ نظام، با انجام برخی اصلاحات نیم بند، را مدنظر دارد و با خواست مردم در رویدن کامل بساط دین از دولت، استقرار حکومت شوراهای کارگران و زحمت کشان و پایان دادن به نظام طبقاتی، از طریق حرکت برای از بین بردن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله، استقرار دموکراسی وسیع کارگران و زحمت کشان و ادامه ی انقلاب تا به آخر و تحقق جامعه ای انسانی که در آن "یکی در خدمت همه و همه در خدمت یکی باشند" (مارکس)، معایر است.

اکنون که قرعه ی جایزه ی صلح نوبل به نام خانم شیرین عبادی زده شده، ضروری است که وی با توجه به معروفیت جهانی اش، خیالات واهی را، در تحقق خواسته های زنان، کودکان و زندانیان سیاسی در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و مبارزه در آن چارچوب، کنار گذاشته و برای آزادی زنان، و دفاع از حقوق کودکان و زندانیان سیاسی و غیر سیاسی براساس دست آوردهای بشریت مترقی و انقلابی، فعالیتش را دو چندان کند.

۲۳ مهرماه ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

مردم جنایات رژیم را بی پاسخ نخواهند گذاشت!

طبق اطلاعیه ی دفتر نماینده گی کومه له در خارج از کشور (۱۸ اکتبر ۲۰۰۳)، به دنبال به گلوله بستن چند جوان توسط نیروهای نظامی رژیم، که بین دو ده از توابع شهر سر دشت در حال عبور با موتور بودند و کشته شدن فوری سه نفر و درگذشت نفر شدیدا زخمی شده ی دیگر در بیمارستان، صدها

تن از مردم شهر سردشت در اعتراض به این جنایت مزدوران مسلح رژیم، دست به تظاهرات زدند. در اثر تیراندازی نیروهای نظامی به تظاهر کننده گان، دو نفر زخمی و دهها نفر نیز دستگیر شدند. یک سرباز وظیفه‌ی اهل سقز از میان نیروهای نظامی هم، که حاضر به تیراندازی به سوی مردم نشده بود، باز داشت شد.

دروغ بر این سرباز وظیفه شناس، که حاضر نشد نوکری بی چون و چرای دستگاه ظلم و ستم را بپذیرد و سینه‌ی مردم را نشانه رود. این رفتار انقلابی و انسانی او باید نمونه‌ای باشد برای صدها هزار نفری که در دستگاههای مختلف نظامی و انتظامی رژیم، پایگاه اصلی تداوم حاکمیت اند و رژیم به دست خود اینان، برادران و خواهران، پدران و مادران و اقوام آنها را به مسلخ گاهها می‌فرستد. سرپیچی از فرمان فرماندهان مزدور رژیم، امروز به یک وظیفه‌ی عاجل انقلابی در صفوف نیروهای مسلح در ایران تبدیل شده است. نیروهای نظامی باید با مردم هم‌راه شده و تفنگهایشان را به سوی حاکمین نشانه روند.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی که قادر به تحمیل سکوت قبرستانی به مردم در سراسر ایران و مشخصاً در کردستان، نشده‌اند و برای حفظ حاکمیت ننگین‌شان جز تکیه به زور و قلدری و شکنجه و کشتار مردم، زبان دیگری را نمی‌شناسند، در شرایطی که در عرصه‌ی داخلی بیش از هر زمان دیگر منفرد شده و از سایه‌شان هم می‌ترسند، آخرین تلاشهای جنایت کارانه را برای حفظ قدرت خود به کار گرفته‌اند. این تلاشها را باید با وحدت و مبارزه متحد مردم درهم شکست. حزب رنجبران ایران ضمن تسلیت به خانواده‌ی جانباخته گان فوق، این عمل جنایت کارانه‌ی رژیم را شدیداً محکوم کرده و مطمئن است که مردم مبارز کردستان که در ۲۵ سال اخیر لحظه‌ای از مقاومت و مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی دست برنداشته‌اند، بالاخره جواب دندان شکنی به حاکمین داده و نقش انقلابی شایسته‌ای را در راه رهائی خلق کرد، هم راه دیگر خلقهای ایران، ایفا خواهند نمود.

۲۸ مهر ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

❖

گسترش اعتراضات کارگران و وظایف ما !

رژیم جمهوری اسلامی که روزی برای جلب کارگران به خود، از زبان روباه حيله گرش خمینی گفت که "خدا هم کارگر است!" و بدین ترتیب مقام والای کارگر را حداقل در حرف به رسمیت شناخت، در عمل پیوسته با کارگران

در چند سال اخیر عمده مبارزات کارگران بر سر گرفتن حقوقهای معوقه و جلوگیری از اخراجهای ناشی از خصوصی سازیها در صنایع کوچک و متوسط، انجام می گرفت؛ اکنون ادامه ی دست درازی رژیم به صنایع کلیدی و بزرگ آغاز شده و صدای اعتراضی کارگران نیز علیه خصوصی سازیها اوج گرفته است.

اعتراض ۶۰۰ نفر از کارگران اخراجی بخش خدمات و پشتیبانی صنعت نفت در ۲۰ مهرماه و درخواست برگشتن بر سر کار خود و به دنبال آن در هفته ی گذشته اعتراضات کارگران پتروشیمی اصفهان، اراک و خارک در تحویل دادن این صنایع به بخش خصوصی، نشان می دهد که رژیم کمافی السابق و تحت رهنمودهای بانک جهانی که مجری سیاستهای سرمایه های فراملی بوده و فراهم ساختن شرایط برای چنگ اندازی این سرمایه ها به تمامی صنعت و تجارت در ایران را تدارک می بیند ، مشغول "تعدیل ساختار اقتصادی" است که در مدل ایرانی معنای این سیاست همانا ملاحظور کردن فعلی صنایع دولتی توسط آقا زاده ها و اطرافیانشان است - به مفهوم خریدن این کارخانه ها به قیمت ناچیز، نه برای ادامه و بهبود تولید بلکه برای فروختن احتمالی آن دسته از کارخانه هایی که در زمینهای مناسبی قرار دارند و به دست آوردن پولهای هنگفت و سپس با استفاده از امکانات دولتی مجاز یا به طور غیر مجاز وارد کردن کالاهای مشابه این کارخانه ها از خارج و کسب ابر سود از راه تجارت تا به مصداق "الکاسبُ حبیب الله!" هم این دنیا را به حساب خودشان واریز کنند و هم "آخرت" را! - و در نهایت افتادن اداره ی این صنایع به دست سرمایه های فراملی .

اعتصابات کارگران شرکت نخ و صنایع ابریشم گیلان، اعتراضات کارگران ریسندگی و نساجی کاشان، اعتراضات کارگران شرکت آذراب اراک، تجمع کارگران اخراجی شرکت تهران قفل ساوجبلاغ در جلو اداره ی کار و غیره، طی چند هفته ی اخیر، هم راه با اعتراضات دانش جویان، معلمان، تاکسی رانان و غیره نشان می دهد که ازدیاد فشار به کارگران و زحمت کشان و به ویژه اخراج کارگران دایمی برای جایگزین کردن آنها با کارگران غیر دایمی و از این طریق کشیدن شیرهی جان آنان در میدان کار، توسط رژیم حامی سرمایه داران ادامه یافته و متعاقب آن کارگران نیز برای احقاق حقوق اولیه ی خود صدای اعتراضی شان را رساتر کرده اند.

فشار بر دوش کارگران و زحمت کشان به حدی رسیده است که حتا عوامل رژیم در درون جنبش کارگری نیز به صدا درآمده اند. حسن صادقی رئیس "کانون عالی شوراهای اسلامی" می گوید : از ۲۲ هزار کارگر نساجی اصفهان، ۸ هزار نفر مشمول قانون بازنشستگی زود رس و ۱۰ هزار نفر دیگر اخراج و یا بازخرید شده اند و ۹۰٪ نیروی کار زیر خط فقر هستند (۶۵٪ بطور نسبی و ۲۵٪ بطور مطلق!)

تجربه‌ی بیش از ۱۰۰ سال مبارزات کارگران در ایران و نیز در جهان نشان داده است که در رشد مبارزات و جنبش کارگری، جنبش پیشروان و جنبش توده‌ی کارگری، لازم و ملزوم یکدیگرند. حرکت کارگران در جهت پیروزی شان بر نظام گنبدیده‌ی سرمایه‌داری، بدون هدایت پیشروان کمونیست، از حد اکونومیسم تجاوز نمی‌کند و حرکت پیشروان کارگری، بدون پیوند با جنبش کارگری در بهترین حالت در حدی آناشیشستی و یا دگماتیستی باقی می‌ماند و منشاء اثری برای کارگران نمی‌گردد.

در چنین شرایطی و تا آن جا که به پیشروان کارگری مربوط می‌شود، اعلام پشتیبانی از مبارزات کارگران لازم بوده اما به هیچ وجه کافی نیست. هم‌چنین به‌جای رهنمود واحد دادن به طبقه کارگر، طرح شعارهای گوناگون که در چند ماه اخیر در زمینه‌ی تشکیل یابی مستقل طبقه‌ی کارگر توسط نیروهای مدعی کمونیست بودن ارائه شد، جز بردن تشتت نظری و تفرقه‌ی درون جنبش کمونیستی ایران، به درون جنبش کارگری، معنایی نداشته و مسلماً طبقه‌ی کارگر ایران نیز بنا بر غریزه‌ی طبقاتی‌اش گوش‌چندانی به این "رهنمودها" نخواهد داد. ایجاد تشکل مستقل سراسری کارگران، بدون تشکل مستقل واحد و سراسری کمونیستها تنها رؤیایی است تحقق‌ناپذیر. زیرا همان طور که می‌بینیم بورژوازی جهانی و داخلی تمام سعی خود را به کار می‌برند تا تشکلهای کارگری را زیر خط زرد خود کشیده و نگه‌دارند و لذا عوامل آنها در درون جنبش کارگری تا آن جا که بتوانند اخلال خواهند کرد.

وظایف کمونیستها در قبال جنبش کارگری ایران و جهان امروز چنین است: سکتاریسم را در درون جنبش کمونیسم طرد کنید، خود مرکز بینانی را که صدایشان از حد اعلانات رادیو تلویزیونی و "چت‌کردنهای لومپینی و غوغا سالار"، در خارج از کشور، تجاوز نمی‌کند، از خود برانید، طبق رهنمود "کارگران جهان متشکل شوید"، "کارگران متشکل همه چیز و کارگران غیر متشکل هیچ‌اند" و کمونیستهای راستین مدافع منافع و مصالح عام جنبش کارگری هستند، برای نظم دادن به صف مبارزاتی طبقه‌ی کارگر، مقدمتاً صف واحد خود را منظم کنید. کمونیسم با فرقه‌گرایی بیگانه است چون که عزم فتح جهان را دارد و فتح جهان بدون نیرویی جهانی، امکان‌پذیر نیست!

دخالت دین در دولت به آخر خط رسیده است، اما قطع دخالت دین در دولت، پایان کار نیست. باید دست انگل‌ها را از تصاحب تولید تحت عنوان مالک و یا سرمایه‌دار قطع کرد و سرنوشت تولید را به دست خود تولیدکنندگان سپرد. زیرا تا زمانی که آنها وجود داشته باشند در شکلهای مختلف مردم را باتکیه به قهر ضدانقلابی سرکوب نموده و ثمره‌ی کار و زحمت آنانرا به یغما خواهند برد، همانگونه که اکنون در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری چنین می‌کنند.

کمونیستها باید برای گرفتن تمامی قدرت حاکمه توسط شوراهای کارگران و زحمت‌کشان مبارزات خود را متحدتر و متمرکزتر و در پیوند با جنبشهای کارگری و توده‌ای، پیش ببرند. باید به پیشواز این وظایف سترک تاریخی برویم.

۱۶ آذر، روز رزم دانش‌جویان علیه استبداد و امپریالیسم گرامی باد!

۵۰ سال پیش، در اوج خفقان ناشی از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، صدای اعتراض دانش‌جویان دانش‌گاه تهران علیه رژیم کودتا و امپریالیسم آمریکا، دیوارهای سکوت را درهم شکست. شاه با فرستادن ارتش به دانش‌گاه، سه دانش‌جوی مبارز دانش‌کده ی فنی را در خون شان غلطاند تا مگر دوباره سکوت قبرستانی را در ایران مستقر سازد.

گرامی‌داشت یاد شریعت رضوی، بزرگ‌نیا و قندچی امسال در شرایطی صورت می‌گیرد که دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی در زندانهای "ولی فقیه" به سیوعانه‌ترین شکلی مذبوحانه تلاش می‌کنند تا صدای حق طلبانه و آزادی خواهانه ی دانش‌جویان را در گلوی شان خفه نمایند؛ خصوصی‌سازی‌ها-این اسم رمز نئولیبرالیسم- از دانش‌گاهها گرفته تا کارخانه‌ها، مدارس و بیمارستانها و حتا صنعت نفت، ادامه می‌یابند؛ دخترچه‌ها در مدارس از دست دستاریندان رژیم درامان نبوده و فشار طاقت فرسای پوشش اسلامی را تحمل می‌کنند که روح و جسم‌شان را فرسوده ساخته است. آنها همانند خواهران و مادران خود نه تنها در قفسی به وسعت ایران، بلکه در قفس تن پوش اسلامی خود زندانی شده اند تا مثنی اوباش به نام دین با محدودیت و خفقان ایجاد کردن، فرصت چپاول بیشتری بیابند؛ نیمه صدای اعتراضی روزنامه‌های لیبرال هم تحمل نمی‌شود و حتا ولی فقیه بزدل، خیرگزارها را از انتشار صحبت‌هایی که در مورد او می‌شود، منع کرده است! در چنین شرایطی، ۱۶ آذر امسال باید به روز اعتراض علیه این جنایتها تبدیل شود، تا مردم جهان یک بار دیگر صدای حق طلبانه و آزادی خواهانه ی دانش‌جویان و مردم کارگر و زحمت‌کش ایران علیه رژیم حاکم را بشنوند و بدانند که این حکومت نه بر قلبها که بر روی سرنیزه‌ها پابرجا مانده است.

۱۶ آذر امسال باید دانش‌جویان روی ایجاد صف مستقل از حاکمین، خود را متحدتر سازند و با روی آوردن به سوی دفاع از جنبش کارگران و زحمت‌کشان و کلیه ی ستم دیده گان ایران، صف مبارزاتی مردم علیه رژیم را استوارتر سازند. آنها باید با توهم پراکنی حاکمان در مورد شرکت در انتخابات دوره ی هفتم مجلس و "اصلاح طلبان" در اپوزیسیون که توهم پیروزی از طریق فراندوم را مطرح ساخته‌اند، خط فاصل روشنی بکشند و خود را برای سرنگون ساختن این رژیم جنایت پیشه و ضدبشری آماده کنند.

یاد جان باخته گان جنبش دانش‌جویی علیه ظلم و ستم حاکمان را گرامی بداریم!

آزادی بی قید و شرط دانش‌جویان در زندان و دیگر زندانیان سیاسی را فریاد زنیتم!

ساحت دانش‌گاهها از لوٹ وجود عوامل مزدور رژیم باید پاک شوند!

علیه خصوصی‌سازیهای تحت دستور بانک جهانی و نئولیبرالیسم بیا خیزیم!

مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری شورائی!

انقلاب سوسیالیستی تنها راه نجات اکثریت بیش از ۹۰٪ مردم ایران است!

۱۱ آذر ماه ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

* * *

امپریالیسم آمریکا در آئینه‌ی تاریخ !

بررسی جنگهای کنونی آمریکا در افغانستان و عراق و گسترش احتمالی آنها به کشورهای مثل سوریه، ایران و غیره، نشان می‌دهد که شباهتها و رشته‌های ناگسستنی تاریخی بین این جنگهای "نوین" در قرن ۲۱ با جنگهای اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ آمریکا، وجود دارد که بررسی آنها می‌تواند نمایان‌گر این امر باشد که آمریکا، برخلاف ادعای بخشی از مفسرین غربی، فقط اخیرا به یک کشور امپریالیستی تبدیل نگشته و شکل‌گیری و سیر تحول آن به بیش از ۱۰۰ سال پیش می‌رسد.

در سال ۱۸۹۸ میلادی، رودیارد کیپلینگ، شاعر معروف دربار انگلستان، در توجیه تهاجمات وحشیانه‌ی آمریکا به فیلیپین، در شعر معروف خود "مسئولیت سفیدپوستان" خطاب به هیئت حاکمه‌ی آمریکا گفت "انسانهای متمدن و سفیدپوست آمریکائی" و متحدینش "وظیفه" نژادی دارند که "مسئولیت" نجات و رهائی "موجودات نیمه شش‌پا و نیمه کودک" را از "بربریت و توحش" در جزایر فیلیپین "به عهده" بگیرند. جورج واکر بوش به مطالعه‌ی شعر و ادب علاقه‌ای ندارد، ولی بررسی سخنان او و نوشته‌های "محافظه کاران نوین" حاکم در رژیم بوش، به طور شفاف نشان می‌دهد که اینان به عنوان مروجین و توجیه‌گران معاصر جنگهای امپریالیستی، بعد از گذشت ۱۰۰ سال، هنوز هم قاطعانه و مؤمنانه معتقدند که "مسئولیت نژادی" و تاریخی امپریالیسم آمریکا نه تنها به پایان نرسیده، بلکه ابعاد و حدت آن گسترش و وسعت یافته است.

در جنگ امپریالیستی آمریکا-اسپانیا در سال ۱۸۹۸، آمریکا بعد از شکست نظامی اسپانیا و تسخیر مستعمرات آن در آسیای جنوب شرقی (فیلیپین) و در جزایر کارائیب (کوبا و پورتوریکو) به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در صحنه‌ی بین‌المللی ظهور کرد. در آن زمان، مثل اکثر کشورهای مستعمره، تجاوز امپریالیستی باعث رشد و اوج‌گیری یک "جنبش رهائی بخش ملی" در فیلیپین علیه اسپانیا شده بود. دولت آمریکا در آغاز جنگ با اسپانیا به رهبر جنبش انقلابی فیلیپین - امیلیو آگینالدو قول داد که اگر نیروهای انقلابی فیلیپین به نیروهای نظامی آمریکا کمک کنند تا اسپانیا را شکست دهند.

بعد از پایان جنگ، دولت آمریکا از استقلال فیلیپین تحت رهبری آگینالدو حمایت خواهد کرد. نیروهای آزادی بخش طی ۶ ماه اول موفق شدند حوالی مانیل و تعداد زیادی از مناطق روستائی فیلیپین را از دست نیروهای اشغال گر اسپانیا آزاد کنند. ولی بعد از شکست اسپانیا و امضای قرار داد آتش بس و صلح بین آمریکا و اسپانیا در ۱۳ اوت ۱۸۹۸، نیروهای نظامی آمریکا تحت رهبری ژنرال دیوی به فرمان رئیس جمهور وقت آمریکا مک اینلی، نه تنها از ورود نیروهای آزادی بخش به پای تخت جلوگیری کردند، بلکه به طور رسمی وجود "دولت جمهوری فیلیپین" را که انقلابیون فیلیپین در تبعید تشکیل داده بودند، منکر شدند. مک اینلی طی نطقی اعلام کرد که "خدای باریتعالی" به او حکم کرده است که فیلیپین را به عنوان "مستعمره" به متصرفات آمریکا ملحق سازد. با این که نیروهای ضدامپریالیستی در آمریکا با حمایت مارک تواین، نویسنده محبوب و معروف کتاب "هاکلبری فین" کوشیدند با فعالیتهای ضدجنگ خود از وقوع این امر جلوگیری کنند، ولی دولت مک اینلی با امضای "معاهده پاریس" در دسامبر ۱۸۹۸، فیلیپین را به مستعمره ی آمریکا تبدیل نمود.

بلافاصله بعد از امضای "معاهده پاریس"، نیروهای نظامی آمریکا یک رشته تهاجمات را که بعدها توسط مورخین از آن به عنوان یکی از خونین ترین جنگهای امپریالیسم آمریکا نام بردند، علیه نیروهای جنبش رهایی بخش در شمال فیلیپین (عمده تا در جزیره لوزان)، پیش برده، آنها را قلع و قمع نموده و مرتکب جنایات متعددی علیه مردم فیلیپین شدند. طبق گزارشات روزنامه های آن زمان، نیروهای آمریکا برای ریشه کن ساختن چریکها در روستاها نه تنها متوسل به دار آویختن جمعی و کشتار مردم عادی با استفاده از سرنیزه ها شدند، بلکه اکثر روستائیان را وادار ساختند که با دستهای خود بعد از پاشیدن نفت روی خانه های شان، آنها را به آتش بکشند. تجاوز به دختران و زنان در بند و اعمال شکنجه های متعدد من جمله تکنیک شکنجه معروف "آب درمانی"، که بعدها در دهه های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در کره، ویتنام، الجزیره، ایران، فیلیپین، گواتمالا، برزیل، آرژانتین و... توسط دولتهای دست نشانده آمریکا بر علیه چریکها و مبارزان آن کشورها رایج شد، در روستاهای فیلیپین، صورت گرفتند.

ژنرال فردریک فانستون، بعد از فرمان قتل عام مردم یک روستای پر جمعیت جزیره لوزان، اعلام کرد که خود شخصا تعداد ۳۵ نفر از مردم را که حدس می زد به چریکها کمک کرده اند، به دار زد. سرگرد ادوین گلن نیز اعتراف نمود که تعداد ۴۷ نفر زندانی فیلیپینی را بعد از این که زانو زده و به "گناهان خود" اعتراف کرده و "توبه" کرده بودند، با سرنیزه کشت. ژنرال جاکوب اسمیث به نظامیان خود فرمان آتش سوزی

و قتل داده و از آنها خواست تا جزیره ی سَمَر را به "صحرای سوزان" تبدیل کنند .
ژنرال ویلیام شفتر نیز اعلام کرد که " شاید ضروری باشد که نصف جمعیت فیلیپین را

بکشیم تا بدین وسیله "عدالت کامل" را نصیب نصف دیگر جمعیت نمائیم". (درباره
تهاجمات و جنایات آمریکا در فیلیپین در سالهای ۱۸۹۸-۱۹۰۶ ، رجوع شود به : هنری
گراف- امپریالیسم آمریکا و قیام فیلیپین، ۱۹۶۹ و یا انگل واسکو شاو و لوئی فرانک :
جنگ فیلیپین- آمریکا و پی آمدهای یک رؤیای امپریال از ۱۸۹۸ تا ۱۹۹۹ ، چاپ
نیویورک ۲۰۰۲).

در ماه ژوئیه ۱۹۰۲، تئودور روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا، برای جلوگیری از
گسترش مبارزات ضد امپریالیستی مردم آمریکا و فریب افکار عمومی، بعد از اسارت
اگینالدو رهبر شورشیان، جنگ را در فیلیپین خاتمه یافته اعلام کرد. اما در عمل
تهاجمات و تجاوزات نظامی را هم چنان ادامه داد. نیروی نظامی آمریکا پس از سرکوب
وحشیانه ی قیام کننده گان در شمال فیلیپین متوجه جنوب شدند که مبارزه در جزایر
جنوبی سالها ادامه یافت. در سال ۱۹۰۶، نیروهای نظامی آمریکا طی یورش به جزیره
یولو، مرتکب قتل عام بزرگی شدند. در این قتل عام که به "قتل عام موروها" معروف
است، ۶۰۰ نفر روستائی که عمده تا نیز زنان و کودکان بودند، توسط سربازان آمریکا
به قتل رسیدند. این قتل عام، خشم و انزجار اعضای سرشناس "جامعه ضد امپریالیست" و
از جمله مارک تواین و دابلیو دوبوا را نسبت به جنایات آمریکا در فیلیپین شدت
بخشید.

مارک تواین در مقاله ای طنزآمیز و تلخ گفت که: "با قتل ۶۰۰ نفر... ما کودکی را
زنده نگذاشتیم که به مرگ مادر خود گریه کند. این در مقام مقایسه، بزرگ ترین پیروزی
سربازان... آمریکائی تا به حال است" (پال سوئیزی و هری مگداف "کیپلینگ، مسئولیت
سفیدپوستان و امپریالیسم آمریکا"، ماتلی رویو- سال ۵۵، شماره ۶ نوامبر ۲۰۰۳، ص ۶ و
۷).

جنگ امپریالیستی آمریکا در فیلیپین سالها طول کشید. دولت مردان آمریکا بعد از وقوع
هرجنایتی و قتل عامی، "پیروزیهای افتخارآمیز" و انجام مسئولیتهای نژادی و تاریخی خود
را به هم دیگر تبریک گفته و سرکوب جنبش مردم فیلیپین را جشن می گرفتند که
کیپلینگ در شعرش تاکید کرده است!

امروز، بعد از گذشت صد سال از جنگ فیلیپین، امپریالیسم آمریکا با تهاجم نظامی به
افغانستان و عراق، امپریالیسم را درعمل وارد فاز نوینی از جهان خواری کرده است. این

تهاجمات نیز مثل تهاجم صد سال پیش، چیزی جز نشانه‌ی حدت‌یابی تضاد و تلاقی بین نظام جهانی سرمایه‌(مرکز) و جنبشهای رهائی بخش ملی قربانیان این نظام) در کشورهای پیرامونی، نیست. آن زمان هدف آمریکا از لشکرکشی به فیلیپین، نه برای اجرای مسئولیت تاریخی ایجاد عدالت، بلکه در جهت گسترش نفوذ امپریالیستی خود در منطقه‌ی اقیانوس کبیر و دست‌رسی به بازارهای چین از طریق استعمار فیلیپین و استفاده از آن به مثابه "سکوی پرش" به چین بود. امروز نیز اشغال نظامی عراق نه برای "گسترش دموکراسی" و جنگ علیه " تروریسم بین‌المللی" ، بلکه رسیدن به هدف استراتژیکی دو مرحله‌ای

آمریکا (ایجاد و استقرار هژمونی نفتی در جهان از طریق اشغال نظامی و به‌زیر قیمومیت کشیدن-تغییر رژیم- کشورهای پیرامونی نفت خیز عراق ایران، آذربایجان و ...، در مرحله‌ی اول و به‌زیر سلطه کشیدن آلمان، فرانسه و دیگر کشورهای "اروپای قدیم"، اخته کردن روسیه و هندوستان و بالاخره محاصره و ممانعت از رشد چین، در مرحله‌ی دوم) در جهان، می‌باشد.

ولی تعرض و بمباران شهرها و روستاهای افغانستان و عراق ناموفق خواهند ماند، زیرا نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا اکنون دچار بحران ساختاری مزمنی شده که از تناقضات درونی‌اش برمی‌خیزد. نظام نئولیبرال سرمایه و مشخصاً آمریکا نه تنها با جنبشهای رهائی بخش ملی در مناطق پیرامونی باید به مقابله برخیزد (مثل ۱۰۰سال پیش در فیلیپین)، بلکه با مقاومت و مخالفت کشورهای رو به رو شده که تا دیروز متحدین اصلی آمریکا محسوب می‌شدند. اکنون و برخلاف ادعای محافظه‌کاران نوین در قدرت در آمریکا، دنیا محل "صلح و صفا"، "امنیت و آزادی" و ثبات زیر سایه‌ی "بازار آزاد" به مدیریت "پاکس آمریکانا"، نخواهد بود. درحال حاضر ما بار دیگر شاهد بروز و احیای جنبشهای آزادی‌بخش ملی در کشورهای "پیرامونی" جهان سوم از یک سو و گسترش جنبشهای اجتماعی ضدگلوبالیزاسیون سرمایه و ضد رژیم بوش در کشورهای "مرکز" از سوی دیگر هستیم.

* * *

مردم صلح دوست جهان درچنین شرایطی درمقابله با تعرض جدید آمریکا چه باید بکنند؟ در این جا با استفاده از ره نمودی که ۱۰۰ سال پیش رهبران "جامعه ضدامپریالیست آمریکا" - مارک تواین و دابلویو. ئی.بی. دویوا- درمبارزه علیه امپریالیسم آمریکا در فیلیپین ارائه دادند، به چند و چون وظیفه‌ی ایرانیان مقیم آمریکا و کانادا می‌پردازیم.

ما ایرانیان ساکن آمریکای شمالی که بزرگ‌ترین جمعیت ایرانی مهاجر و تبعیدی را تشکیل می‌دهیم و به‌عنوان یکی از اقلیتهای ممتاز و مهم در آمریکا شناخته شده ایم، می‌توانیم هم راه با نیروهائی که در سراسر جهان و در آمریکا علیه تهاجم بوش مبارزات خود را گسترش می‌دهند، فعالانه در آن مبارزات شرکت کرده و با این وسیله در متن جامعه ی مدنی قرارگیریم.

در آمریکا که در آن "قصرامپراتور"، "اتاق خواب قیصر" و "حرم" مدیران اصلی نظام جهانی سرمایه‌بردارند، تنها نهاد پر قدرت تر از رژیم بوش، جامعه مدنی آمریکاست. افکار عمومی در آمریکا، به تدریج و به طور فزاینده ای در مقابله با سیاستهای بوش، شکل می‌گیرد که بخش مهمی از "آبر قدرت وجدان بین المللی" را تشکیل می‌دهد. ما نیز مثل تمام شهروندان دیگر آمریکا اجازه ی ورود به "قصرامپراتور" و "اتاق خواب قیصر" را داریم. پیروزیهای امپراتور و تجاوز او به کشورهای دیگر با مالیات ما و به نام ما انجام می‌گیرد.

ما باید از جنگیدن به فرمان نظام جهانی سرمایه ، خود داری بکنیم. ما باید از حمل موشکها از انبارها به اسکله ها، ترجمه ی نوشته ها و نامه های فارسی، ترکی، تاجیکی و ... به انگلیسی به فرمان رامزفله‌ها و اشکرافتها، سرپیچی کنیم. ما باید از تکان دادن پرچمها در روزهای جشن پیروزی امپراتوری خودداری کنیم. صدها هزار نفر از ما که در اکناف آمریکا زنده گی و کار می‌کنیم باید بر علیه جعلیات و تبلیغات لجوجانه ی رسانه‌های گروهی وابسته به امپراتور و نظام که علیه مردم کشورهای ایران، عراق، افغانستان، فلسطین و... به راه انداخته اند، به مبارزه ی فعال سیاسی و اجتماعی برخیزیم. ما باید به کمک مردم جهان در مبارزه علیه تجاوزات آمریکا، تحریمهای اقتصادی کشورهای فقیر توسط امپراتوری "پاکس آمریکانا" و متحدانش، بشتابیم. ما باید تحریم همه‌جانبه ای را بر ضد تمام شرکتهای فراملی که در قرار داد بازسازی عراق شرکت کرده‌اند، پیش ببریم. ما ایرانیها در آمریکا و کانادا، هم راه دیگر اقلیتهای و با حمایت از مبارزان ضد گلوبالیزاسیون سرمایه، باید همان شیوه‌ای را به‌کار ببریم که فعالان ضد تبعیض نژادی علیه دولت نژادپرست آفریقای جنوبی و نهادهای وابسته به آن در نقاط مختلف جهان و به خصوص در آمریکا و کانادا در دهه ی ۱۹۸۰ کردند.

این نوع برنامه‌ها، هم راه بادیگر ابتکارات، مبارزات و سرپیچی‌ها، می‌توانند در میدانی به وسعت جهان بر ضد نظام جهانی سرمایه توسط وجدان بین المللی (افکار عمومی) پیش برده شوند. این بخشی از مبارزاتی است که هم اکنون در اشکال حادثتر آن در پرو، کلمبیا، ونزوئلا، مکزیک، فلسطین، افغانستان، عراق و... علیه نظام جهانی به پیش

می روند.

در یک کلام ، ما مردم جهان بر سر دو راهی تاریخی رسیده ایم : یا آنها (امپراتور و مدیران اجرائی نظام جهانی سرمایه) نظامشان را در هرج و مرج و بربریت تحکیم خواهند کرد و یا این که ما (قربانیان نظام جهانی سرمایه) در مبارزه با این نظام ستم و استثمار، نظام انسانی خودمان را به وجود خواهیم آورد. ناظمی - ۲۸ نوامبر ۲۰۰۳

بی طرفی، دفاع یا مخالفت با "نظارت استصوابی اتمی" !

در جهانی که نظم نوین سرمایه های فراملی امپریالیستی تمام تلاش خود را به کار بسته تا حکم واحد خود را برجهانیان دیکته کند، آن چه که در ایران می گذرد، آئینه ای است قد نما از چند و چون اعمال قدرت و زور این "نظم" ! استقلال کشورهای جهان سوم بیش از پیش کم رنگ شده

و ارتجاع این کشورها، گاه در هم آهنگی کامل با امپریالیستها و گاه با جزئی اختلافاتی که برای مراعات سهم هریک از طرفین در غارت کیکی که مردم این کشورها تهیه کرده اند، پیش می رود.

در ایران، حاکمین با خشونت تمام و اعمال دیکتاتوری ، جلوی آزادی مردم را گرفته و می گیرند. نظارت استصوابی شورای نگهبان که قرار است بزودی دست اندر کار شده و مجلس هفتم یک دستی را ، تحت عنوان "دموکراسی انتخاباتی در مردم سالاری دینی ایران" ، از زیر عبایش بیرون آورد، هم راه با فشارهای فوق العاده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و پلیسی بر مردم، مجموعه سیاستهایی هستند که برای بقای رژیم، اجباری و الزامی می باشند. درحالی که مردم از دست تعدیهای رژیم خون آشام جمهوری اسلامی جانشان به لب رسیده و اعتراضات سراسر ایران را فراگرفته است.

در جهان نیز، امپریالیستها با خشونت تمام و اعمال زور ، جلوی حق ملل در تعیین آزادانه ی سرنوشت شان را گرفته و نظارت استصوابی بر تمامی کشورهای جهان و از جمله نظارت استصوابی اتمی را حق مسلم خود فرض کرده و برای تحقق این نظارتها،

چهارگوشه‌ی جهان را پُراز ناوگان جنگی و پایگاههای نظامی نموده و تجاوز و اشغال‌گری را برای اعمال قدرت و زور بر کشورهای جهان سوم، حق مسلم خود می‌دانند. سخن‌رانی‌های جورج دابلیو بوش که بدون هیچ شرمی، پیوسته کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا و کره شمالی را مورد تهدید قرار می‌دهد، نمونه‌ی آشکاری است بر این قیم‌گری جهانی، جهت حفظ، گسترش یا تامین منافع امپریالیستی!

حال سوال این است که آیا باید در برابر این تاخت و تاز و قیم‌گرایی ایستاد، یا سرتسلیم فرود آورد و یا این که خون سردانه از کنار آن گذشت و در عمل به تایید آن پرداخت؟

اخیرا و طبق معمول سنواتی، در شرایطی که موقعیت حاکمین جمهوری اسلامی در اثر مبارزات درونی مردم و فشارهای بین‌المللی کشورهای امپریالیستی در مورد قصد رژیم در ساختن بمب اتمی، سخت به خطر افتاده است، آنها با توسل به حيله گری آخوندی، چنان وانمود می‌کنند که در اثر فشار بین‌المللی مجبور شده‌اند جام زهر دیگری بنوشند و پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را، دایر به اجازه ورود بی‌قید و شرط بازرسان این آژانس به مراکز اتمی ایران، بپذیرند. اما در واقعیت امر، آنها خوشحالند که با این ترفند و تا اطلاع ثانوی یک بار دیگر خود را از مخمصه نجات دادند! همان‌طور که در پایان گروگان‌گیری، خرید اسلحه از شیطان بزرگ با واسطه‌گری شیطان کوچک تر کارچاق کن اسرائیلی و قبول امضای صلح با عراق، انجام داده بودند.

حاکمین با این "تدبیر" و به مصداق "از این ستون به آن ستون فرج است"، توانستند با کم کردن فشار بین‌المللی از روی سرشان، موقتا نفسی تازه کنند و منتظر عواقب بعدی قبول این نظارت باشند که با روان شدن خیل "بازرسان"، که جاسوسان آمریکا و اسرائیل در میان آنها بُر خواهند خورد،

احتمال بالاگرفتن مجدد اختلافات، سناریوهای پیش‌آمده در عراق، در ایران نیز تکرار شوند و مداخلات مستقیم امپریالیستها در ایران در شکل دیگری، آغاز گردند!

سخنان خامنه‌ای و خاتمی در دیدار اخیر سران نظام و فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی در ۱۱ آبان در این زمینه گویا هستند. خامنه‌ای گفت: " آنچه اتفاق افتاد، کاری درست و تدبیری برای درهم شکستن توطئه آمریکائیا و صهیونیستها بود و اگر طرفهای گفتگو با مراکز قدرت جهانی زیاده‌خواهی کنند و ما به نقطه‌ای برسیم که

منافع کشور و ارزشهای نظام بخواهند مورد خدشه قرار گیرند، بدون هیچ تردیدی این روند را قطع خواهیم کرد". خاتمی نیز بیان داشت: "دشمنان در توطئه‌ای از قبل طراحی شده تلاش داشتند تا با تبلیغات گسترده، چنین القاء نمایند که ایران در صدد دستیابی به سلاح هسته‌ای است... اما با کمک خداوند و با کارشناسی و شجاعت در تصمیم، مسیری طی شد که دشمنان سوگند خورده نظام اسلامی نیز به تدبیر و درایت ایران اعتراف کردند."

قبل از امضای پروتکل الحاقی محمد البرادعی رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در گفت‌وگویی با آسوشیتدپرس گفته بود: "وقتی این اتفاق روی دهد، گام مثبتی به جلو برداشته خواهد شد... که ما را قادر خواهد ساخت به طور مؤثر تمامی فعالیتهای هسته‌ای آینده ایران را کنترل کنیم". (تکیه از ما است)

بدین ترتیب، در سطح حاکمین، تضادی که در رابطه با قبول یا عدم قبول پروتکل الحاقی و اولتیماتوم شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی - که در آخر اکتبر ۹۱۲۰۰۳ آبان ماه ۱۳۸۲، پایان می‌گرفت - وجود داشت، موقتا به کنار رفت.

اما در میان بسیاری از نیروهای اپوزیسیون رژیم، امضای این قرار داد و ادعای "نوشیدن جام زهر" از جانب برخی از کار به‌دستان رژیم، به عنوان تضعیف موقعیت حاکمین تلقی شد، در حالی که قضیه درست بر عکس آن است و با نرمشی که رژیم در برابر فشارهای بین‌المللی از خود نشان داد، موقتا هم که شده، توانست ابتکار عمل به دست آورد و تا حدی خود را از انزوا برهاند.

بسیاری از نیروهای چپ به علاوه مخالفت خود را با ساختن بمب اتمی توسط رژیم، اعلام کرده و به درستی تأکید کردند که بار مخارج سنگین آن به دوش مردمی خواهد افتاد که بیش از ۸۰٪ آنها زیر خط فقرند. اما آنها ماهیت این فشار بین‌المللی را نه تنها تحلیل نکرده و موضع روشنی دربرخورد به آن ابراز نداشتند، بلکه تا حدی با دیدی مثبت به آن برخورد کرده و آن را در تضعیف رژیم به فال نیک گرفتند!

در سطح جهانی، امپریالیسم آمریکا و صهیونیستها، نه تنها دست یابی ایران به سلاح هسته‌ای را تقبیح می‌کنند، بلکه با مداخله‌گری در امور ایران می‌گویند چون در ایران منابع فسیلی برای تهیه ی برق به طور فراوانی وجود دارد، احتیاجی به استفاده صلح از آمیز از انرژی اتمی هم نیست و به‌ویژه صهیونیستها فن آوری هسته‌ای ایران را تهدیدی استراتژیک برای اسرائیل به شمار می‌آورند.

ذهنی گرایانه ای هستند که باعث می شوند سیاست درقبال این مسئله به ویژه از جانب نیروهای چپ گرفته نشود. لذا در زیر به بررسی این موضوع می پردازیم :

۱- امپریالیسم آمریکا و صهیونیستها نقشه ی مشترکی را در خاورمیانه پیش می برند که هدفش نه آزادی ملل منطقه بلکه اعمال سلطه گری خودشان بر این منطقه است. مخالفت آنها با تلاش حاکمان ایران در دست یابی به بمب اتمی نه از موضع خطرناک بودن این بمب برای بشریت به خاطر وجود رژیم ضدبشری در ایران، بلکه از موضع سهل تر ساختن سلطه شان بر منطقه، ناشی می شود.

اگر به راستی مشغله ی آنها خطر بمب اتمی بود، اولا خودشان دهها سال است که صاحب خطرناک ترین بمبهای هسته ای هستند و هیچ قصدی دایر بر جلوگیری از ساختن سلاحهای جدید و از جمله سلاحهای آغشته به اورانیوم ضعیف را ندارند! ثانیا در هم سایه گگی ایران دولتهای هندوستان و پاکستان در سالهای اخیر خود را مجهز به این سلاح کردند و اینان عکس العملی جدی در رابطه با آنها صورت ندادند، در حالی که در نظر داشتن بمباران نیروگاه اتمی بوشهر در صورت ضرور، توسط صهیونیستها بارها اعلام شده است! ثالثا در زمان رژیم شاه نیز اولین پروژه ساختن نیروگاه اتمی در دستور کار آن رژیم قرار گرفت و هیچ اعتراضی از جانب دولت آمریکا که دست برتر را در ایران داشت و دولت اسرائیل که مناسبات حسنه ای با رژیم شاه داشت، صورت نگرفت. پس دلیل اصلی سروصدای امروزی آنها، استفاده از این فرصت برای وادار به تسلیم نمودن رژیم جمهوری اسلامی است و تحکیم و گسترش سلطه شان در خاورمیانه و آسیای مرکزی!

عدم افشای این سیاست تجاوزکارانه و مداخله گرایانه و برعکس هم آوا شدن با بوشها و شارونها به بهانه ی دشمنی و مبارزه با جمهوری اسلامی "به مثابه دشمن عمده مردم ایران"، به معنای تسلیم شدن در برابر استراتژی تهاجمی امپریالیسم آمریکا است و به ضرر انقلاب آزادی بخش خلقهای منطقه از زیر استعمار و رژیمهای سرکوب گر خودی می باشد. امپریالیسم آمریکا با رژیم ایران از این نظر درافتاده تا آن را به زیر سلطه خود درآورد و نه به آن دلیل که رژیم ایران به غایت ارتجاعی است و آمریکا قصد روی کار آوردن رژیم دموکراتیک و یا انقلابی در ایران را دارد؟!!

۲- امپریالیستهای اروپائی نیز که مخالف دست یابی ایران به بمب اتمی، اما ظاهرا موافق رشد دادن تکنولوژی هسته ای ایران هستند، اولا ، به دلیل مشابه دولتهای آمریکا و اسرائیل، می دانند که گسترش روابط آنها و چابیدن ایران و دیگر کشورهای منطقه با قوی شدن ایران و مجهز شدن آن به بمب اتمی، با مشکل برخورد خواهد کرد؛ ثانیا به علت رقابتهای دو قطب اروپا و آمریکا بر سر سلطه بر بازار کشورهای ثروتمند خاورمیانه و داشتن تضاد منافع، آنها به کمک رژیم جمهوری

اسلامی آمده اند تا امتیازات خود را در ایران حفظ کنند، همان طور که در رابطه با عراق نیز چنین کردند و از این طریق اعتماد مردم منطقه را به سوی خود جلب نمایند؛ ثالثاً با وابسته کردن تکنولوژی هسته ای ایران به خود، هم کنترل آن و هم فروش مواد رادیواکتیو و ماشین آلات لازم را داشته باشند و سودهای کلانی به جیب بزنند. رژیم ایران از وجود تضاد منافع میان دو قطب سرمایه داری جهانی آگاه است و با دعوت از وزیران امور خارجه سه کشور فرانسه، آلمان و انگلستان، کوشید تا مانع از تشکیل جبهه متحدی بین این دو قطب علیه خودش بشود و فشار آمریکا و اسرائیل را موقتاً از روی سرخود بردارد.

۳- تصمیم منع گسترش سلاحهای اتمی، تنها توسط امپریالیستها گرفته شده و به دولتهای جهان دیکته شده است. هیچ ارگان مردمی و مورد اعتماد مردم جهان، چنین تصمیمی را نگرفته است. مردم جهان خواستار نابودی این سلاحها هستند. آرژانس بین المللی انرژی اتمی نیز آلت دست امپریالیستهاست که برای حفظ انحصار تسلیحاتی اتمی در دست آنها فعالیت می کند. حتا خود سازمان ملل هیچ اقدامی جدی در رابطه با گسترش سلاحهای اتمی، تولید و از بین بردن کامل این سلاحها و نه تنها این سلاحها بلکه دیگر سلاحهای کشتار جمعی، مینها و بمبهای ضد نفر، هواپیماهای جنگی غول پیکر و یا مافوق صوت، راکتهای حامل سلاحهای اتمی و کلاسیک هدایت شونده و نیز ارتشهای سرکوب گر موجود در جهان که همه ی این تولیدات و تشکیلاتها منابع عظیم مادی جهانیان را در راه اهداف جنگ طلبانه و تخریب و کشت و کشتار انسانها می بلعند، انجام نداده است. باتکیه به این دستگاههای عظیم تخریبی است که جهانیان پیوسته در زیر تهدید دائمی و تجاوز قرار می گیرند که آخرین نمونه ی آن هم عراق است که مردم آن جا با دستی خالی با مجهز ترین ارتش جهان به مصاف پرداخته اند. اگر قرار است سیاست یا روشی عادلانه در جهان در مورد این سلاحهای وحشتناک اتخاذ شود، کلیه ی کشورهای جهان باید بی چون و چرا آن را بپذیرند، به خصوص آمریکا که تا اطلاع ثانوی اولین تولیدکننده و آخرین به کار برنده ی سلاحهای اتمی بوده است. اگر قرار است نظارتی بر تولید و یا داشتن مراکز اتمی بشود، این هم در مورد آمریکا و اسرائیل باید انجام گیرد و هم در مورد کشورهایی نظیر ایران، پاکستان و غیره !

بنابراین، درچارچوب قوانین ارتجاعی فعلی بین المللی، که تبعیض اصل اساسی آن است و کشوری مثل اسرائیل تا به حال به هیچ قطعنامه ی سازمان ملل گردن نگذاشته و جامعه کشورهای جهان هم اعمال فشار و تحریمی جدی درباره ی آن کشور انجام نداده اند، درحالی که در مورد تحریم عراق چنین نبود؛ آن گاه قبول این وضعیت تبعیض آمیز، ولو از جانب کشوری به غایت ارتجاعی- نظیر دولت ایران- آن هم در زمانی که طرف دعوا آمریکای متجاوز باشد، رها کردن پلنگ تیز دندان برای دریدن شغالان و سگان، ولی اساساً "گوسفندان" خواهد بود. وقتی کشور کوچک ۶۵ میلیونی

اسرائیل مسلح به سلاح اتمی است، چرا کشورهایی نظیر برزیل، اندونزی، مکزیک، ایران و غیره با جمعیتی دهها برابر آن، چنین حقی را نداشته باشند؟ و یا در صورت اقدام به چنین کاری، مورد مواخذه بین المللی قرار گیرند. آن هم به بهانه ی مصوبات آژانس بین المللی انرژی اتمی؟!

آیا کره شمالی، در شرایطی که هنوز ارتش آمریکا در کره جنوبی و ژاپون بعد از گذشت ۵۰ سال از جنگ کره، مستقر است و تهدیدی دایمی برای کره شمالی است، برای جلوگیری از هرگونه تجاوز امپریالیسم آمریکا- آن هم در شرایطی که بوش این کشور را که به هیچ کشوردیگری تجاوز نکرده است "محور شرارت" (!) لقب داده- حق دارد برای جلوگیری از تجاوز امپریالیستی و صرفا به خاطر باز دارنده گی، سلاح اتمی داشته باشد، یا نه باید مثل عراق تن به تحریمها و بازرسیها و غیره بدهد و سپس وقتی که قدرت دفاعی از خود نداشت، ارتش آمریکا از کره جنوبی خود را به کره شمالی منتقل کرده و کره شمالی را به اشغال خود درآورد؟! چرا آمریکا این حساسیت را نسبت به هندوستان و پاکستان ندارد؟ نکند بمبهای این دو کشور باگردن بندی از گلهای اُرکیده تزئین شده اند؟

بدین ترتیب، پذیرش سیاستهای تهدید آمیز و تجاوزکارانه ی امپریالیسم آمریکا و یا تلاش آژانس بین المللی انرژی اتمی برای جلوگیری از گسترش تولید سلاحهای اتمی توسط کشورهای جهان سومی و از جمله ایران، به معنای خدمت به حفظ انحصار تسلیحات اتمی در دست مشتکی کشورهای امپریالیستی است و متعاقب آن در عمل صحنه گذاشتن به گرگتازیهای امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل در منطقه خاورمیانه!

به شکست کشاندن این استراتژی ضدانقلابی- ولو آن که توسط نیروهای ارتجاعی در خاورمیانه نیز صورت بگیرد- کمک به رشد انقلاب جهانی پرولتاریائی است. زیرا با تضعیف و یا زدن سرمایه امپریالیستی، زمینه برای اوج گیری مبارزات پرولتاریا و زحمت کشان در سراسر جهان مناسب تر خواهد شد. به این اعتبار، نادیده گرفتن مبارزه علیه امپریالیسم و مداخلاتش در امور دیگر کشورها، معرف کیفیت انقلابی مدافعین چنین نظری نبوده و بسیار خطرناک است و نیروهای چپ را در کامپ امپریالیسم، سلطنت طلبان و مرتجعانی از آن دست قرار می دهد.

۴- از نظر ما موضع درست انقلابی باید چنین باشد: دفاع بی قید و شرط از خلع سلاح کامل اتمی، ممنوعیت ساختن سلاحهای کشتار جمعی و از بین بردن کامل آنها در جهان، انحلال کلیه ی ارتشهای مدافع سرمایه و ارتجاع جهانی، و در گام اول مبارزه با انحصار این سلاحها در دست مشتکی کشورهای متجاوز و خلع سلاح خطرناک ترین ها یعنی آمریکا و اسرائیل!

لذا شعار ما این است: زنده باد صلح جهانی و خلع سلاح و نابودی سلاحهای کشتار جمعی (اعم از اتمی و غیر اتمی)! اما، این شعاری است استراتژیک که در صورتی قابل تحقق خواهد شد که

مردم جهان بتوانند قدرت را از دست صاحبان سرمایه بگیرند، به نظامهای متکی بر استثمار و ستم انسان بر انسان نقطه‌ی پایانی بگذارند و انسانها حق تعیین سرنوشت خود را به دست آورند.

اما تا رسیدن به چنین جامعه‌ای انسانی، مشکلات عظیمی جلو راه مردمان جهان گذاشته شده و حاکمان کنونی جهان حاضر به از دست دادن بهشت روی زمین خود نیستند و طی هزاران سال اخیر و به خاطر حفظ برتری خود دریاهاى خون به راه انداخته اند. لذا به قول مائو تسه دون برای از بین بردن جنگ باید جنگید و فنون آن را آموخت. برای از بین بردن سلاح اتمی نیز راهی جز ساختن سلاح اتمی نیست. زیرا اگر اکثر کشورهای جهان صاحب این سلاح باشند، امکان استفاده از آن توسط حاکمان به صفر می‌رسد، چون که هدف از جنگیدن رسیدن به پیروزی است و نه نابودکردن خود! و سلاح اتمی تا اطلاع ثانوی سلاحی است بازدارنده!

مبارزه برای منع تولید و گسترش سلاح اتمی، وظیفه‌ی ملت‌های جهان است که نفعی در تولید و به کارگیری این سلاحها ندارند. به طور مشخص در ایران نیز مبارزه برای تولید بمب اتمی عمده تا باید توسط مردم ایران صورت گیرد، مردمی که به نان شب محتاج اند و مخالف اختصاص بودجه‌ای هنگفت برای تولید سلاح اتمی و حفظ نیروهای مسلح تا مغز استخوان ارتجاعی!

مداخلات امپریالیستی-صهیونیستی در امور داخلی ایران، چندان هم کارساز نیست، زیرا رژیم می‌تواند هر آن بهانه‌ای جور کرده و به غنی سازی اورانیوم پردازد و کار را حتا تا سرحد جنگ، بکشاند و به بهانه‌ای ناسیونالیستی چند صباح دیگری خود را بر سر حکم نگه دارد! مبارزه علیه ارتجاع داخلی، جدا از مبارزه علیه امپریالیسم نیست. این آموزش را هرگز نباید از یاد ببریم. زیرا با یک جانبه‌گری نمی‌توان تضادهای بغرنج کنونی جهان را حل کرد. ما مخالف دخالت امپریالیستها و نهادهای دست ساز آنها در امور ایران هستیم، ما مخالف دست‌یابی ایران به بمب اتمی هستیم و در شرایطی که مردم از داشتن احزاب رهبری کننده‌ی آگاه، مترقی و پیشرو محرومند، دخالت امپریالیستی را زمینه‌ای برای به انقیاد کشیدن کامل ایران می‌دانیم.

۱۵ آبان ۱۳۸۲ - ابراهیم

*
*
*

از خود بی‌گانه‌گی !

انسان به مثابه موجودی اجتماعی، بدون وابسته‌گی به طبیعت و دیگر انسانها و زنده‌گی

در هم آهنگی با آنها و در نتیجه داشتن حیاتی آگاهانه، نمی تواند موجودیتی بیش تر از حیوانات داشته باشد. اما نظامهای طبقاتی متکی بر استثمار انسان از انسان، از ابتدای به وجود آمدن شان، جدائی انسان از هم نوع اش و جدائی انسان از طبیعت را تدریجا فراهم نموده و او را در جاذبه ی خود اندیشی و

بی گانگی از هم نوع اش، با توسل به آسمان(ماوراء الطبیعه) و یا زمین(نظام طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، مبادله و مصرف)، انداختند. تحت حاکمیت نظام سرمایه داری، این جدائی ها و فرو رفتن های در خود به اوج رسیده و جامعه ی انسانی به سان گله ی گرگ زده در درون حصار بسته ای، شده است که در آن هر گوسفندی در حال فرار به سوئی جهت نجات خویش است و پس از برخورد به دیوارهای حصار، پریشان و سراسیمه، به میان گرگها رانده شده و توسط آنها از هم دریده می شود!

کافی است به وضعیت کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری دقیقا نظری بیانداریم تا این وضعیت را مشاهده کنیم. در این کشورها، اکثریت نزدیک به ۶۰٪ مردم کارگر و زحمت کش، در استرس به سر بُرده و از آن رنج می کشند. بی کاری مزمن چنددهه، عدم امنیت شغلی وحشتناکی را به مردم تحمیل کرده و هیچ کسی مطمئن نیست که فردا هم سرکار خواهد رفت یا نه؟! شرکت های کوچک سرمایه داری پیوسته ورشکسته می شوند و شرکت های بزرگ از طریق بلعیدن این شرکتها و ادغام با شرکت های بزرگ دیگر، روزه روز فربه تر می گردند. کارگران و کارمندان شرکت های خصوصی و دولتی در ابعاد هزاران هزار نفری از کار بی کار می گردند. بیمه های اجتماعی نظیر بیمه بهداشت و درمان، باز نشسته گی، حوادث و غیره روز به روز کم تر و یا خصوصی می شوند و تنها ثروتمندان بدون دغدغه قادر به دست رسی به این امکانات هستند. دزدی و سوء استفاده از اموال بخش عمومی در سطح دولت مردان به حدی شیوع یافته که دیگر کم تر کشوری می توان یافت که دست بُرد به این اموال صورت نگیرد. توده های این کشورها روزه روز فقیرتر می شوند و ثروت مندان ثروتمند تر. شکاف بین فقر و ثروت عمیقتر و گسترده تر می گردد و انباشت سرمایه در یک قطب و فقر در قطب دیگر چنان ابعاد فاجعه باری به خود گرفته که موجودیت میلیاردها انسان با فقر، گرسنه گی، در به دری، مرض و مرگ معنا یافته است! حاکمان به علاوه با تکیه به مدرن ترین سلاحها و ارتشهای تا دندان مسلح و تعلیم دیده، با تجاوز به کشورهای ضعیف و نیست و نابود کردن هستی مردم، صیانت خود را بر جهان حفظ کرده و جهان را بیش از هر زمان دیگر به آشوب و از هم گسیخته گی بی نظیری

کشانده اند، درست مانند رفتار شرکت‌های بزرگ در برخورد به شرکت‌های کوچک و به ویژه نسبت به کارگران و کارمندان! جهان انسانی بیش از هر زمان در از خود بی گانه گی فوق العاده ای فرو رفته است. مارکس با دقت شگرفی، علت به وجود آمدن این از خود بی گانه گی نوع بشر را در جزوه ای به نام "کار آینه شده" مورد تحلیل قرار داده و مقدمات کل سیستم آلیتاسیون را ناشی از: "مالکیت خصوصی، حرص و آز، جدائی کار و سرمایه و سرمایه وزمین، مبادله و رقابت، ارزش و بی ارزش سازی انسان، انحصار و رقابت" دانسته و مؤلفه های مختلف این سیستم را باز کرده و می نویسد:

"هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید کند، فقیر تر گشته و قدرت و محدوده ی تولیدات اش بیش تر می شود. هرچه کارگر اجناس بیش تری بسازد، بیش تر به کالایی ارزان بدل می گردد. بی ارزش شدن جهان انسانی در نسبتی مستقیم با رشد ارزش در جهان اشیاء گسترش می یابد. کار نه تنها آفریننده ی کالا است، بلکه خود کارگر را نیز به عنوان یک کالا - و درحقیقت به همان میزان تولید اجناس - تولید می نماید." (همان جا)

بدین ترتیب کار آینه شده: "۱- انسان را از طبیعت بی گانه می کند؛ ۲- انسان را از خود، کارکردهای عملی و فعالیت‌های حیاتی خود، بی گانه می سازد. وی را از انواع نیز بی گانه نموده و زندگی نوعی را به وسیله بی جهت زنده گی فردی تبدیل می کند. در درجه ی اول، زنده گی نوعی و زندگی فردی را آینه کرده و سپس زندگی فردی در حالت انتزاعی اش را تبدیل به هدف زندگی آینه شده و تجریدی نوعی می گرداند." (همان جا)

و این درحالی است که انسان "فعالیت حیاتی آگاهانه دارد. آن چه وی با آن تشخیص داده می شود، جبر نیست. فعالیت حیاتی آگاهانه ی انسان، خط فاصل او و زندگی حیاتی حیوانات است و تنها بدین خاطر او موجودی نوعی است." (همان جا)

"نتیجه ی مستقیم آلیتاسیون انسان از محصول کار خودش، از فعالیت حیاتی و زنده گی نوعی، آلیتاسیون انسان از سایر انسانهاست. آن چه در مورد رابطه ی بین انسان و کارش صادق است در مورد رابطه ی او با انسانهای دیگر، کار آنها و محمول کار آنها نیز صدق می کند.

به طور کلی، این حکم که انسان از زنده گی نوعی خود آینه گردیده، بدین معناست که هر انسان از دیگر انسانها آینه شده و هر یک از انسانهای دیگر نیز از زندگی انسانی خود آینه گردیده اند." (همان جا)

مارکس آن گاه راه برون رفت از آلیتاسیون انسان را در رهائی او از نظام مالکیت خصوصی بیان کرده و می نویسد: "از رابطه ی بین کار آئینه شده و مالکیت خصوصی چنین برمی آید که رهائی جامعه از مالکیت خصوصی و بردگی، شکل سیاسی آزادی کارگران را به خود می گیرد. نه بدین مفهوم که فقط رهائی کارگران را در بر می گیرد، بلکه این آزادی شامل انسانیت در کلیت خود می گردد. چرا که کل بندگی انسان در رابطه ی بین کارگر و تولید نهفته است و تمام اشکال دیگر بردگی تنها نتایج و محصولات چنین رابطه ای هستند." (همان جا. کلیه ی تأکیدها از مارکس است. ترجمه از انتشارات شباهنگ، چاپ دوم، تابستان ۱۳۵۸، تکثیر شده توسط حجت برزگر) انگلس نیز در دو اثر خود "نقش کار در گذار از میمون به انسان" و "درباره ی ماتریالیسم تاریخی" جوانب دیگری از مسئله ی لز خود بی گانه گی انسان را در جامعه شکافته و می نویسد: "اقتصاد کلاسیک، علوم اجتماعی بورژوازی عمدتا اثرات اجتماعی اعمال انسان را در زمینه های تولید

و مبادله هدف گرفته و مورد مطالعه قرار می دهند. این کاملاً منطبق است با آن سازمان اجتماعی که خود بیان تئوریک آن است. وقتی که افراد سرمایه دار در گیر تولید و مبادله برای نفع بلافاصله هستند، بنابراین در ابتدا فقط نزدیک ترین و بلافاصله ترین نتایج باید به حساب آید." و "اگر افکار حقوقی، فلسفی و مذهبی مولود دور یا نزدیک مناسبات اقتصادی غالب در یک جامعه معینی هستند، این اندیشه ها نمی توانند در دراز مدت، در مقابل تاثیرات یک تغییر کامل این مناسبات اقتصادی مقاومت کنند، مگر این که ما معتقد به مکاشفه های مافوق طبیعی باشیم، باید بپذیریم که هیچ عقیده مذهبی هرگز قادر نخواهد بود که یک جامعه متزلزل را استوار سازد." آوردن مفصل این نقل قولها اساساً برای این است که در برخورد به پدیده ی از خود بی گانه گی تنها جنبه ی اقتصادی کلمه در نظر گرفته نشده و تاثیر آن را در تنظیم روابط اجتماعی و مسایل روئائی، بشناسیم. به دیگر سخن کار آئینه شده نه تنها طبقه ی کارگر بلکه کل جامعه ی انسانی را به آلیتاسیون می کشاند و لذا باید نسبت به تاثیرات آن در عرصه های طرز تفکر، سیاست، تشکیلات، سبک کار، هنر و اخلاق حساس شده، تعمق ورزیده، چهره ی مخوف آن را نشان داده و مبارزه علیه این از خود بی گانه گیها را با آگاهی از اثرات آنها، پیش ببریم. ضمن این که باید بپذیریم که حل نهائی آنها در گرو از بین بردن علت العلل آنها یعنی کار آئینه شده است.

امروز کاملاً مشخص است که در جامعه ی انسانی جهانی، ما با دو صف عمده ی کاملاً مجزا از هم و قرار گرفته در رو به روی یک دیگر، مواجه هستیم. مدافعین کار آئینه شده، در کسوت پرستش مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله و فرد گرایی مطلق، تمام کوششان را برای حفظ وضع موجود به کار می بندند. این طیف گرچه در اقلیت محض قرار دارند، اما با توجه به موقعیت برترشان در اجتماع جهانی و با تکیه به کلیه ی ابزارهای فلسفی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، سازماندهی، سبک کاری و شیوه ی تفکر و غیره دفاع از وضع برتر خودشان را با ددمنشی بی نظیری پیش می برند. جنگ قوی ترین ارتش متجاوز امپریالیستی در عراق، با مردمی که بیش از ۱۲ سال است در محاصره ی اقتصادی جهانی قرار داشتند و جنگ ارتش صهیونیستی که با پشتیبانی امپریالیستها بیش از ۵۰ سال است با توسل به شیوه های فاشیستی به سرکوب فلسطینیها می پردازد، نمونه ی حی و حاضر این وحشی گری می باشند.

طیف دیگر، انبوه عظیم بیش از ۹۰٪ مردم جهانند که گرچه به دلیل فرهنگ آئینه شده ی حاکم، به درجات مختلف آئینه شده اند و از جمله در زیر سلطه ی مذهب، مالکیت خصوصی و فردگرایی رنج می برند، اما به دلیل ظلم و ستم افسارگسیخته ی نظام سرمایه داری، وضع موجود را غیرقابل

تحمل دانسته و علیه آن در سطوح مختلفی مبارزه می کنند. کارگران و زحمت کشان نیروی عمده ی این طیف هستند که به طور عینی و در عمل، پیوسته با تحمیل کننده گان از خود بی گانه گی درگیر بوده و خواستار رهائی خود و کارشان از آئیناسیون هستند. این فراگذری مثبت از بی گانه گی تاثیرش را در عرصه ی اجتماعی گذاشته و باعث به وجود آمدن حرکت های سیاسی مهمی می شود که در انقلابات بزرگ به طور نسبی تاثیر آن را می توان مشاهده کرد.

بدین ترتیب در عرصه ی نیروهای ذهنی، این نیروهای سیاسی پیش رو مدافع کارگران و زحمت کشان هستند که علی القاعده باید به مثابه پرچم داران فراگذری از بی گانه گی بکوشند تا رهبری توده های عظیم میلیاردری جهان را در مبارزه برای از میان برداشتن جهان کهنه ی آئینه شده و استقرار جهان نو و رها از آئیناسیون به عهده بگیرند. حال اگر خود این نیروهای سیاسی به درجات مختلفی در تنگنای آئیناسیون

قرار گرفته باشند(که اجبارا چنین نیز هست) به نسبت درجه و حدت آلوده گی شان قادر به انجام این وظیفه ی بزرگ تاریخی نخواهند شد.

امروز اگر اوضاع نیروهای سیاسی مدعی دفاع از طبقه ی کارگر و زحمت کشان، انقلاب و سوسیالیسم را در جهان در مد نظر بگیریم و مشخصا در جنبش جهانی کمونیستی، آیناسیون بی دادمی کند. بسیاری از نیروهای این جنبش، هدف استراتژیک خود را از بین بردن نظام مالکیت خصوصی متکی بر کارمزدی از طریق انجام انقلاب سوسیالیستی و نهایتا گذار به کمونیسم می دانند. آنها معتقدند که برای تحقق این استراتژی باید احزاب کمونیست کشوری را که در پیوند فشرده ای با جنبشهای کارگری و توده ای کشور خود باشند، ایجاد نمود و از آنجا که انقلاب سوسیالیستی خصلتی جهان شمول دارد لذا باید انترناسیونالیسم پرولتری را از جمله از طریق هم بسته گی و کارمشرک در حزب واحد جهانی(انترناسیونال کمونیستی) به تحقق رساند. همه ی اینها می گویند که نظام جهانی سرمایه به نسبتی که خود را در سطحی جهانی متمرکز کرده و برای پیش بردن غارت جهانی اش مرزهای کشوری را درهم کوفته، می خواهد بدون هیچ قید و شرطی جهان را به میدان تاخت و تاز اقتصادی و سیاسی خود کشانده و بر آن حکم رانی کند و به همان میزان، در اتمیزه کردن جنبش کمونیستی و کارگری با توسل به انواع امکانات مادی و معنوی اش، تلاش می کند تا کوچک ترین مقاومتی از جانب دشمنانش صورت نگیرد. بنابراین آنها وظیفه دارند تانیروهای خود را به حداکثر ممکن متحد و متشکل کنند و با حرکت از استراتژی مشترکشان، برای رسیدن به تاکتیکهای مشخص در هر کشور، در هر منطقه و درجهان، مشترکا اقدام نمایند. لجام زدن به فرقه گرایی و تلاش برای کارمشرک، تصمیم مشترک و رسیدن به مرحله ی اجرایی مشترک، چنین است روش ایست دادن به آیناسیون و تلاش برای فراگذری از آن و تضمین حرکت جهت ساختن جهان نو و تابناک.

اما آلوده گی شدید به آیناسیون تا به حال مانع این حرکت شده است . این اخلال باعث شده تا

هر بار که کمونیستهای پیش رو خواسته اند قدمی در راه پیش روی به سوی آینده بردارند و توده های کارگر و زحمت کش را در آن راستا هدایت کنند، مدافعین جهان کهنه که آگاهانه یا نا آگاهانه در درون جنبش کمونیستی رخنه کرده اند، تلاش کرده اند تا آن را از حرکت باز دارند و جنبش کارگری و توده ای را به انشعاب و تفرقه بکشانند. به تاریخ جنبش کمونیستی مراجعه کنیم :

جنبش کارگری جهانی با پذیرش مارکسیسم به مثابه تئوری راه نمای خود در اواخر قرن نوزدهم، گام بزرگی را در حرکت رهائی بخش خود برداشت. اما طولی نکشید که

رویزیونیسم برنشتاین با زیر علامت سوال بردن اصول انقلابی مارکسیسم، دست به کار تخریب در آن شد. رهبران دنیای آئینه شده زود فهمیدند که جلوگیری از رشد جنبش ضد آئیناسیون، در گرو حمله به تئوری راه نمای طبقه ی کارگر است. احزاب سوسیالیست انترناسیونال دوم به رهبری کائوتسکی که به قول استالین در صندلی های پارلمانی لمیده بودند و از کلان سودهای سرمایه های امپریالیستی، سهمی دریافت می کردند، در جریان بروز جنگ جهانی اول، به جای دفاع از انقلاب کارگری و تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگی علیه امپریالیسم، به دفاع از امپریالیسم خودی پرداختند. این امر نشان داد که اینان هنوز در چنبره ی آئیناسیون گرفتارند و دفاع از وضع موجود را برگزیده اند. مارکسیستهای انقلابی به رهبری لنین به حق به مخالفت با این سیاست برخاستند. در انترناسیونال سوسیالیستی انشعاب شد. پس از پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، انترناسیونال کمونیستی ایجاد شد که پرچم حرکت به سوی فراگذری از آئیناسیون را در دست داشت. این جنبه ی مثبت این انشعاب بود که مانع شد تا کل جنبش کارگران و زحمت کشان در زیر نفوذ رویزیونیستهای انترناسیونال دوم در خدمت به جهان کهنه ی آئینه شده، درآید. اما با این انشعاب، جنبش کارگری و سوسیالیستی به دو بخش اساسی تقسیم شد. بخش عمده ی آن زیر نفوذ سوسیال-دموکراتها به فرمیسم و سازش طبقاتی کشیده شد و نتوانست نقش پیش رویی را در مبارزات کارگران جهان به عهده بگیرد. این جانب منفی انشعاب بود که نشان داد اگر انشعاب در جنبش کمونیستی و کارگری به امری اجتناب ناپذیر تبدیل شد، مع الوصف کمونیستها باید نهایت کوشش را به کار ببرند تا تنها مثنی انشعاب گر را از صفوف خود بیرون برانند و آنها را در جنبش کارگری به انزوا بکشانند و نه آن که جنبش کارگری و توده ای را به انشعاب و دو یا چند دسته گی سوق بدهند.

اما اشتباهات در درون سوسیالیسم در جهت فراگذری از آئیناسیون، باعث شد تا تدریجا عوامل بورژوازی در درون حزب کمونیست شوروی رشد کرده و بار دیگر با استدلالات مشابه رویزیونیستهای انترناسیونال دوم، قدرت را در اولین کشور سوسیالیستی به دست آورده و جنبش جهانی کمونیستی را بار دیگر در انشعابی به مراتب خطرناک تر از انشعاب اول بکشانند .

رویزیونیسم در قدرت باز هم بخش دیگری از جنبش کارگری را به ویژه در کشورهای پیش رفته ی سرمایه داری به فرمیسم و سازش طبقاتی کشاند و چنان تفرقه ای را در

جنبش بین‌المللی کمونیستی در ادامه ی کارش به وجود آورد که بخش عمده ی جنبش کارگری و کمونیستی را به دامن آلیانسیون کشاند. فرقه‌گرایی مُد روز شد. به بهانه‌های واهی کمونیستهای متشکل، دست از کار تشکیلاتی کشاندند. فرقه‌گرایی تقدیس شد و فردگرایی و مرکز قرار دادن آن، جای جمع‌گرایی و اجتماعی بودن نوع انسان را گرفت. این روند هنوز هم ادامه دارد و سردمداران آلیانسیون، جهان را به مرز انفجار کشانده‌اند.

اما پایه‌گذاران تئوری کمونیسم علمی به روشنی تاکید کردند که: سلاح نقد به هر رو نمی‌تواند جای نقد سلاح را بگیرد. قدرت مادی باید با نیروی مادی سرنگون شود. اما نظریه نیز زمانی به نیروی مادی تبدیل می‌شود که توده‌ها را فرا بگیرد و یک نظریه زمانی توده‌ها را فراخواهد گرفت که بر دل آنها بنشیند و زمانی بر دل توده‌ها خواهد نشست که رادیکال شود. رادیکال بودن یعنی پی به ریشه بردن و برای انسان اما ریشه چیزی جز خود انسان نیست. (نقد فلسفه هگل، ص ۴۴، ترجمه مرتضا محیط)

کمونیستها صاحب چنین نظریه ی رادیکال‌اند. پس چرا نظریاتشان فراگیر نمی‌شود تا توده‌گیر شده و به نیروی مادی جهت‌دگرگون ساختن جهان آینه شده تبدیل گردد؟ کمونیسم علمی به ما می‌آموزد: انقلاب امر توده‌های میلیونی است (مائو)، انقلاب باید "پرولتاریای متشکل را به صورت طبقه ی حاکم" به قدرت برساند (مارکس)، که "کمون-شورای کارگران و زحمت‌کشان، ن-ارگان قدرت بوده و "قانون‌گذار و مجری قانونند" (مارکس) و راه تحقق این برنامه در شعار "کارگران همه ی کشورها، متحد شوید!" (مانیفست)، نشان داده شده است.

در تمامی این نقل قولها ریشه انسان است و رهائی‌اش از آلیانسیون موج می‌زند، انسانی که اجتماعی است و دنیا را به صورتی فردی نمی‌تواند تغییر دهد. حال باید این سؤال را از خود بکنیم که آیا امروز کمونیستها از این آموزشها پیروی می‌کنند که متعلق به طبقه ی کارگر است یا آموزشهای آنارشیستها به رهبری باکونین و امثالهم را مدّ نظر دارند؟! چرا هدف را قربانی وسیله می‌کنند؟ چرا پلورالیسم تشکیلاتی را به جای وحدت اصولی، تبلیغ می‌کنند؟ چرا وجود احزاب مختلف "کمونیست" را در یک کشور، تحمل می‌کنند و نه تنها نقد نمی‌کنند بلکه آن را تبلیغ می‌نمایند؟ چرا به پراتیک و این که پراتیک مُهر تایید به هیچ یک از تشکلهای نزده و توده‌ها در پشت سر هیچ "امام جماعتی" از این قبیل به نماز نایستاده و متشکل نشده‌اند، احترام گذاشته نمی‌شود؟ این وضع به روشنی آلیانسیون را در جنبش کمونیستی جهان و ایران نشان می‌دهد. برای روشن شدن این ادعا به بیان یک نمونه بسنده می‌کنیم:

حزب کمونیست کارگری ایران ظاهراً پرچم دفاع از مارکسیسم را تنها متعلق به خود می‌داند، اما آئینه است. رهبران آن مارکسیسم را به انتزاع می‌کشاند تا آن را غیرقابل حصول کنند. کوروش مدرسی دبیر کمیته‌ی مرکزی این حزب در مصاحبه‌ای با نشریه‌ی شهروند می‌گوید: "مردم آزادی را طالبند و حزب کمونیست کارگری میتواند این آزادی را به آنها بدهد و تضمین هم بکند، مردم برابری میخواهند، حزب کمونیست کارگری میتواند آن را تامین و تضمین کند ... ، به قول منصور حکمت با ده هزار نفر هم این کار را (منظور انقلاب است - ن) میکنیم و منتظر چیزی نمیمانیم. تنها ابزار ما انقلاب (!) است با مردمی که هرچقدر باشند و می‌آیند به میدان. ما به وسیله این مردم جمهوری اسلامی را می‌اندازیم و قدرت را بدست خواهیم گرفت و کل مطالباتی که در برنامه آمده بعنوان قانون اعلام میکنیم و میگوئیم اینها قانون هستند و لازم الاجرا میباشند" (به نقل از سایت دیدگاه، ۱۶ نوامبر ۲۰۰۳)

مقایسه‌ی آن‌چه که در بالا از آموزگاران کمونیسم علمی در رابطه انقلاب و نقش انسانها در تغییر جهان، آوردیم و آن‌چه که جناب دبیر می‌گوید، تفاوتی از زمین تا آسمان دارد. اولاً فرد یا حزبی آزادی به مردم نمی‌دهد، مگر آزادی آئینه شده را! آزادی گرفتنی است نه دادنی و توسط خود مردم که در کسوت میلیونی و میلیاردی هستند، تحقق می‌یابد. مدرسی هم اکنون شاهد است که مردم برای آزادی شان هر روز در کارخانه‌ها، دانش گاهها، مدارس، بیمارستانها و خیابانهای شهرهای ایران مبارزه می‌کنند و با نیروهای مسلح رژیم درگیرند، خون می‌دهند، زندانی و شکنجه می‌شوند، به حبسهای طولانی محکوم می‌گردند، اما هم چنان از مبارزه باز نمی‌ایستند. ثانیاً به فرض محال که شما بتوانید قدرت را با ۱۰ هزار نفر بگیرید که از مردم هم باشند(!)، با توجه به این که از ۶۵ میلیون نفر تنها ۱۰ هزار نفر در طرف شما ایستاده اند و باید قبول کنید که ضدانقلاب حاکم هم اقل ۱۰ هزار نفر برای مقابله با شما، پس از "اتفاق کسب قدرت توسط شما"، دارد و ضمناً از پشتیبانی امپریالیسم و کلیه مرتجعین جهان برخوردار است، شما چه گونه تضمین به مردم از هم اکنون می‌دهید که آزادی و برابری آنها را با ۱۰ هزار نفر تضمین خواهید کرد؟ در انقلاب بهمن "گل بر شمشیر پیروز نشد". نیروهای مسلح رژیم سلطنتی زمانی دست از سرکوب برداشتند که ساخت و پاختهای بین‌المللی جهت روی کار آوردن حکومتی اسلامی، توسط امپریالیستها گرفته شده بود؟ آیا این چیزی بیش تر از "لاف در غریبی" نیست؟! ثالثاً اگر انقلاب امر توده‌های مردم در یک کشور و در جهان است، به نام مردم با ۱۰ هزار نفر قدرت را به دست گرفتن طرز تفکری کودتا گرایانه نیست؟ با این تفاوت که تیمسار ارتشی و سردار پاسدار این کار را با کمک سربازان و پاسداران می‌خواهد انجام دهد و شما با "مردم" (!) . شاید اعتقاد ندارید که "باد آورده را باد می‌برد" ! رابعاً اگر قدرت باید در دست طبقه کارگر متشکل باشد ، شما چرا خودتان را جلو انداخته و قدرت را

به دست می گیرید؟ شوراهاى کارگران و زحمت کشان نظاره گر هنرنمائیهای شما هستند یا گیرنده گان قدرت؟ خامسا آیا شما شوراهاى کارگران و زحمت کشان را ارگانهای قانون گذار نمی دانید؟ چرا آنها باید برنامه ی شما را نه تنها بپذیرند، بلکه نقطه به نقطه اجرا کنند؟ اگر شما آئینه نبودید می گفتید که ما به عنوان پیش نهاد برنامه ی خودمان را به اطلاع شوراها می رسانیم تا در صورت موافقت آنها به صورت قانونی درآمده و مورد اجرا قرار گیرد؟! و اگر شوراها نظرات ما را قبول نکردند، ما حق خود می دانیم که ضمن اجرای قوانین مصوبه ی شوراها برای به کرسی نشاندن برنامه مان مبارزه کنیم! آیا تشابهی بین حرف شما و حرف خمینی که گفت "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم" و یا "اگر ۳۰ میلیون نفر هم گفتند آری، من می گویم نه!" نیست؟

سحن آخر این که اگر کمونیستها به تئوری انقلابی خود متعهدند و مصمم هستند که فراگذری از آئیناسیون را در دستور کار خود قرار دهند و نفس وجود انسان را تنها در شکل اجتماعى آن قبول دارند و با فردپرستی بورژوايى مخالفند، وظیفه دارند بر اساس آموزش کمونیسم علمى و بر پایه ی اصول اساسى و انقلابى آن باهم متحد شوند و برنامه های عملى و تاکتیكى خود را در رابطه با هرکشور با تصمیمى مشترک و جمعى، تدوین کنند و خود را از بی گانه گى تحمیلی نظام طبقاتى متكى بر مالکیت خصوصى تا حدى نجات دهند. تنها در چنین صورتى است که قادر خواهند شد کارگران و توده های مردم را در مبارزه با جهان آئینه شده، رهبرى کنند. در غیر این صورت آنها در حرف کمونیست و در عمل خدمت گذار جهان آئینه شده باقى خواهند ماند. ابراهیم ۲۶ آبان ۱۳۸۲

* * *

نشست مشترک سوم "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران"! (دست آوردها و ضعفها)

اجلاس سوم نشست مشترک "نیروها و فعالین کمونیست و چپ"، ۳ تا ۷ اکتبر ۲۰۰۳، برگزار شد. در شرایطی که وجود پلاتفرمهای مختلف، بعد از ۳ سال تلاش مشترک، نشان دهنده ی پافشاری نظردهنده گان روی مواضع خود بود و این امکان وجود داشت که این تلاشهای وحدت طلبانه به نتیجه نرسند، اما در این نشست بالاخره وحدتی نسبی روی پلاتفرم و آئین نامه تشکیلاتی، که هنوز تا رسیدن به یک برنامه سیاسی- تشکیلاتی واحد کمونیستی فاصله ی زیاد دارد، به وجود آمد که خصلتی جبهه ای داشته و معرف یک تشکل کمونیستی نمی تواند باشد.

پائیز ۱۳۸۲

اما از این نظر که به هرحال وحدتی حاصل شد، این اجلاس گامی به جلو برداشت. در عین حال باتوجه به این که در بیانیه ی نشست مشترک اول روی تلاش برای غلبه کردن بر تشتت نظری و سیاسی نیروهای کمونیست تاکید شده بود، در نشست سوم نه تنها ضربه ای قاطع بر سکتاریسم موجود در جنبش کمونیستی ایران زده نشد، بلکه این اجلاس عملاً رسمیت آن را تا اطلاع ثانوی باز شناخت. این نقطه ضعف تصمیمات نشست بود که به جای اتخاذ یک تصمیم قاطع و انقلابی، به راه حلی میانی گردن گذاشت.

ما از ابتدای تشکیل نشست مشترک اول تاکید کردیم که باید مواضع خود را روشن کنیم که هدف ما از این تجمع چیست؟ آیا می خواهیم "چیها" را متحد کنیم و چه تعریفی از "چپ" داریم؟ آیا می خواهیم اتحادی از کمونیستها و "چیها" به وجود آوریم؟ در این صورت کدام جریانات کمونیست و کدام جریانات "چپ" هستند؟ و یا می خواهیم وحدت کمونیستها را از طریق این تجمع تحقق بخشیم؟ متأسفانه باید بگوئیم که به جز تعدادی از رفقای منفرد که در جلسات مختلف بحث درونی روی وحدت کمونیستها پافشاری کردند و حزب ما که پیوسته این امر را به مثابه وظیفه ای مبرم مطرح کرده است، بقیه و به خصوص تشکلهای شرکت کننده در نشست مشترک حاضر به این کار نشدند!

جالب این است که حتا یک نفر از شرکت کننده گان در نشست مشترک در طی سه سال اخیر اعلام نکرده که چپ هست ولی کمونیست نیست تا تکلیف بقیه با او معلوم می شد. همه ی شرکت کننده گان خود را کمونیست می دانند و به احتمال بسیار قوی تمامی بقیه و یا تعدادی از شرکت کننده گان را غیر کمونیست ارزیابی می کنند، بدون این که این امر را آشکارا اعلام کنند تا تکلیف همه با هم روشن شود. این شیوه ی کار مارکسیستی نیست زیرا طبق آموزش صریح مارکسیسم "کمونیستها عار دارند نظرات خود را پنهان کنند..." (مانیفست حزب کمونیست)

بدین ترتیب، اجلاس نتوانست ضربه ی قاطعی به فرقه گرایی زده و زمینه را برای وحدتی کمونیستی فراهم سازد و لذا پلاتفرم و آئین نامه اش در حد التقاط باقی ماند. پراتیک دوماه اخیر شورای هماهنگی و اشکالاتی که در رابطه با انتشار اسناد نشست سوم پیش آمد و مخالفتهایی که با مصوبات آن تابه حال صورت گرفته، نشان دهنده ی ناپی گیری برخی از اعضای این اتحاد در پیش بردن وظایف آن می باشد.

از آن جا که حزب رنجبران ایران از ابتدا، روی وحدت نوع کمونیستی پافشاری می کرد، لذا پلاتفرم و آئین نامه ای که ارائه داد در خدمت این وحدت بود. اما تا آستانه ی تشکیل اجلاس سوم ما نشانه ای از سوی تشکلهای شرکت کننده در نشست مشترک دایر بر حرکت روی وحدت نوع حزبی مشاهده نکردیم و اکثر پیشنهادات نشان دهنده ی تمایل این تشکلهای به تشکیل تشکلی با خصلت جبهه ای بود، لذا برای این که اجلاس سوم دچار تفرقه نگردد، پلاتفرم خود را پس گرفتیم و با توجه

به التقاطی که در پلاتفرم ارائه شده از طرف شورای هماهنگی نشست دوم، وجود داشت، لذا پیشنهاد حزب کمونیست را مناسب تر از پلاتفرمهای دیگر دانسته و به سود آن کنار رفتیم. متأسفانه در گزارش شورای هماهنگی نشست سوم چنین ادعا شده که گویا ما، و رفقا جابر و جمشید و حسین به دلیل "مشابهت های عمومی" طرح شان را پس گرفتند، درحالی که به جز برخی نکات سیاسی، در عرصه ی تئوریک، تشکیلاتی و سبک کاری، هیچ مشابهتی بین پیشنهاد حزب کمونیست و حزب ما موجود نبود. نماینده گان آن از ابتدای شرکتشان در نشست مشترک، روی اتحاد عمل پافشاری می کردند و ما روی اتحاد ایده ئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و سبک کار و کار مشترک برای تحقق آن.

ما ضمن این که صمیمانه می خواهیم که کار این اتحاد انقلابی جلو برود و در این راه کوشش خواهیم کرد اما نمی توانیم منطق واقعیت را جای آرزوهای ذهنی خودمان بگذاریم. ما بارها اعلام کرده ایم که وحدت حزبی خلاقیت، توانائی و شرکت در عمل انقلابی را تامین می کند، در حالی که وحدتهای نوع جبهه ای - ولو در میان "کمونیستها" - از سطح برخی هم کاریهای سیاسی و یا عملی جلوتر نخواهد رفت. حال اگر رفقای دیگر اتحاد انقلابی این امر را بعد از ۳ سال تجربه قبول ندارند، آینده نشان خواهد داد که حق با کیست!

اگر مایل هستیم به خط مشی ای انقلابی که از تلفیق مارکسیسم با شرایط مشخص ایران و نه از لابه لای کتابها و یا کپی از تجارب دیگران برسیم ؛ اگر می خواهیم خط درست انقلابی و کمونیستی مان فقط بر روی کاغذ نماند و به عمل درآمده و باعث تغییر در اوضاع مشخص مبارزاتی مردم شده و تنها به تفسیر حرکت های موجود در ایران نپردازیم ؛

اگر مایل هستیم با شرکت پیوسته در جنبشهای کارگری و توده ای ، کارگران و زحمت کشان را در مبارزات مشخص رهبری کنیم و جنبشهای آنان را به پیش هدایت کنیم و از دایره ی منحوس تکرارهای کنونی، نجات دهیم ؛ اگر به راستی عزم کرده ایم که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری ، تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار حکومت شورائی را به سرانجام برسانیم ؛

اگر اعتقاد داریم که در شرایط فقدان حضور عنصر آگاه، متشکل و رهبری کننده ی جنبشهای کارگران و زحمت کشان، هنوز ابتکار عمل در دست نیروهای بورژوازی لیبرال

و خرده بورژوازی است که ناپیگیری خصلت مبارزات آنهاست :
در چنین صورتی باید تغییری جدی در افکارمان به وجود آوریم و با طرد فرقه گرایی و
"من اول" در سمت ایجاد وحدت نوع حزبی صمیمانه تلاش کنیم تا نشان دهیم تصمیم
گرفته ایم مارکسیسم را به کاربریم و نه رویونیسم و آنارشیسم را و عمل را معیار
سنجش حقیقت قرار داده ایم و نه ادعای دور و دراز مان در سطور کاغذ را!
به امید این که وحدت انقلابی مان بتواند گام به پیش نهد، ۱۲ آذر ماه ۱۳۸۲- بشیر

* * *

برده گان نظم نوین !

روزگاری انسان
با قهر خدایان زور و زر
معادل حیوان شد
تا با قیام برده ها
فرو ریخت
این نظام محنت و شر.
برده داران به ناچار
تن دادند به "آزادی" برده گان
که بود بی یال و دم و اشکم.
برده در کسوت دهقان
خرید و فروش شد.
چونان حیوان .
وابسته به زمین
با طنابی به شعاع زمین اربابی
و میخ طویله ای به بلندای زمان.
تنها به سلامت جستند تاجران
با باج دهی به امیران و پادشهان
روان با قافله ی کالاها
از سامانی به دیگر سامان.
طنابهای قطور وابسته گی
پاره شد به دست دهقانان
در پی هزاران سال جنگ مرگ و زنده گی.

صاحبان سرمایه این بار
 اسیر بازار کردند انسان را.
 بازاری به وسعت جهان
 و انسان در تلاش معاش
 شد به هرسو روان
 آواره و سرگردان .
 نظم‌نویین زاده شد
 در اوج از خود بی‌گانه‌گی
 خوداندیشی پرچم آن.
 * * *
 در این بی‌مروت "نظم تازه"
 مُد روز است
 غارت ثروت مردمان جهان
 از طلای زرد معادن کیلوموتو(۱)
 تا طلای سیاه عرب و عجم .
 و دزدیدن حاصل نیروی کار
 در سراسر جهان. گسیخته عنان .
 نظم‌نویین.
 بی‌نظمی آفرید و فقر
 خیل پناهنده‌گی . حاصل آن .
 در جستجوی کار. انسانها
 یخ زدند در کوهها
 حین فرار از مرزها
 منجمد در جایگاه چرخ هواپیماها !
 خفه در کانتینر کامیونها!
 سرگردان در اقیانوسها

رانده‌شده به ساحلها
با سیلی موجها
جسد بعد جسد.
شماره پشت شماره .
به سلامت جسته کان
از این هفت خوان
کرسنه در اردوگاهها
در وحشت دایم از برگشت خوردنها
نا امید و روانی
خود می‌کشند. بی حق و حقوقی
در "مدنیت پست مدرن" زندانی !

* * *

در این جنگل "مدنی"
جز انباشت سرمایه
در ارقامی نجومی
از ثمره‌ی کار انسانی
نظمی در کار نیست .
بی نظمی است اصول نظمها (۴)
طبیعت از نفس افتاده
دریاها، رودها، چشمه‌ها آلوده
خوردنی‌ها سمی و امراض جدید
بدتر از طاعون و وبا
می‌ریابند جان انسانها
میلیون، میلیون و
دوا به قیمت آلماس است !
اما در این نظم تبعیضها

تولید سوپر انسان
مشغله‌ی روز است
تا شکاف بین آنها فراخ‌تر
و اسیران بازار کار
تقلیل یابند به سطح حیوان.
ابن تکامل منفی
به هم ریخته جهان را
حتا در پایه‌های آن
و شنیده می شود
صدای ترک خوردن پایه‌ها
از کران تا کران.
برده‌کان نظم نوین
در قامتی عظیم و ستبر
برخاسته اند تا پایان دهند
به نظم برده‌گی!
و ساختن نظمی انسانی .

* * *

۶ نوامبر ۲۰۰۳ - ع. بینالودی

- (۱) معادن غنی طلا در کنگو که توسط شرکتی انگلیسی استخراج میشود
و شرکتی آمریکائی در رقابت جهت خرید آن است.
(۲) "هست بی رنگی اصول رنگها" - مولوی

* * *

رژه‌ی ناتمام !

بوش در طلب کمک
 از ملکه‌ای که (۱)
 با حیله و کلک
 هنوز در قصرهای فنودالی
 بر تخت پادشهی نشسته
 به سوی لندن شتافت.
 لندن سربازخانه شد. چند روزی
 عشاق رانده شدند از هاید پارک
 و توپها در آن مستقر (۲)
 ۱۴ هزار پلیس تازه نَفَس
 در حفاظت از رهبر تروریسم دولتی (۳)
 که در هراس از ترور
 زندانی ماشینهای ضد کلوله
 حرکت با چرخنده‌بال
 و زندانی در قصرهای کهن سال شد.
 شهر در اختیار مردم
 در انبوه صدها هزار نفری
 فریاد صلح خواهی و انتقامشان بلند.

* * *

صحنه دیدنی بود :

رژه‌ی بی‌حوصله‌ی نظامیان

و سانی ناتمام

حکایت از دلهره داشت.

آخر، ایستادن ثابت در یک جا

تروریستهای دولتی
خزیدند درون کاخها
برای توطئه ضد جهانیان
مبارزه با تروریسم، بهانه شان!
سخن گفتند از آزادی و دموکراسی
اما، نشست بر دلها این سخنان
همه می‌دانند
جنگ بوش و بلر در عراق
به خاطر نفت است و سلطه
جهت حفظ دنیای میرنده
در زمانی که جهانیان
در جستجوی نو اند .
نویی نه به سان قبلیها
حتا تازه‌تر از اکتبرها (۴)

* * *

۲۲ نوامبر ۲۰۰۳ - ع. بینالودی

- (۱) بوش نزد الیزابت ملکه ی انگلیس رفت جهت کمک برای انتخاب شدنش و مذاکره برای رهایی از باتلاق جنگ عراق
- (۲) روز ورود بوش ۴۱ تیر توپ از هایدپارک به افتخار ورود او شلیک شد.
- (۳) تروریسم دولتی مادر تروریسم است .
- (۴) منظور انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و در چین (۱۹۴۹) است.

* * *

* * *

*

از نامه های وارده

در آخرین لحظاتی که بولتن آماده ی چاپ می شد، رفیقی مقاله ای درباره ی فشار دولت آلمان برای کم کردن امکانات رفاه اجتماعی کارگران و زحمت کشان این کشور فرستاده که به علت کم بود جا و با پوزش، بخشهایی از آن را در زیر می آوریم. این پدیده هم اکنون در کلیه ی کشورهای امپریالیستی به خاطر بحران مزمن آنها، سخت پیگیری می شود. بولتن نظرات

دست اندازی چندجانبه حکومت آلمان به ابتدائی ترین حقوق حقه مردم آلمان و حملات گزانبیری به این حقوق تحت بهانه "رفرم" به خصوص در زمینه های بیمه درمان، بهداشت، اشتغال، بازنشستگی و بیکاری در طیفی گسترده شدت گرفته است. این رفرمها از زمان به قدرت رسیدن حزب دموکرات مسیحی در وحدت با حزب سوسیال مسیحی و لیبرالها شروع شد. اما با توجه به اوج گیری بحران اقتصادی در زمان حاکمیت حزب سوسیال دموکرات و حزب سبزها به طرز بیرحمانه ای ادامه یافته است.

در زمینه بیمه و درمان: تا ۲۰ سال پیش، شهروند آلمانی هنگام مراجعه به پزشک، داروی مجانی می گرفت و مجاز به دریافت داروهای تقویتی و ویتامین بود. شیوه های معالجه از قبیل ژیمناستیک، ماساژ، انتقال به آسایشگاههای بازسازی، جهت مداوای بیمار به اجرا درمی آمد. از اوایل دهه ۱۹۹۰ بیمار برای گرفتن هر نسخه میبایستی ۱ مارک به داروخانه پرداخت میکرد. سپس بیمار مجبور شد به هر قلم خرید دارو یک مارک پردازد و اگر در نسخه اش ۵ قلم دارو نوشته شده بود، طبعا ۵ مارک پرداخت میکرد. قیمت دارد سال به سال گرانتر شده و بسیاری از داروها و قرصهای تقویتی و ویتامینها از لیست معافیت داروئی حذف شده اند. قرصهایی نظیر قرص میگرن جیره بندی شده و اگر از حدی بیشتر باشد، بیمار باید شخصا خریداری کند. در مورد فیزیوتراپی و غیره نیز بیمار هربار باید مبلغی پرداخت کند. کمکهایی که قبلا از طرف بیمه برای تهیه قاب و شیشه عینک در نظر گرفته شده بود، حذف گردیده اند. کمک برای تهیه دندان مصنوعی نیز حذف گردیده اند. هم اکنون دولت در نظر دارد از سال ۲۰۰۴ هر سه ماه یکبار، مبلغ ۱۰ ئورو به پزشک خانواده پرداخت کند. جالب اینکه پزشک تنها واسطه ای است برای

انتقال این پول به بیمه!

در زمینه اشتغال و قوانین کار: در گذشته کارفرمایان کارگاههایی که بیشتر از ۵ کارگر داشتند حق اخراج کارگران را نداشتند و قانونی برای حمایت از کارگران وجود داشت. فرم سوسیال دموکراسی و سبزه‌ها این رقم را به ۱۰ نفر رسانده است! شرایط و مقررات کار در گذشته براساس توافق سندیکاهای

کارگری و کارفرما تهیه می شد نیز تنها به دست کارفرما سپرده شده است و در بخش شرقی آلمان به اجرا درآمده و در غرب در دست اقدام میباشد. لازم به توضیح است که کارگران در شرق آلمان یک ساعت بیشتر از کارگران در غرب روزانه کار می کنند! صندوق بیکاری پرداخت ۲ سال حق بیکاری را به یک سال تقلیل داده. در گذشته اداره کار موظف بود برای هرکارگر یا متخصص بیکار، کار در رشته ی تخصص آنها و یا مشابه آن پیدا کند، درحالی که امروز چنین نیست و اگر پزشک یا مهندسی بیکار شود، ممکن است کار پرستاری و یا حمل گچ و آجر در ساختمان را باید انجام دهد.

در مورد بازنشستگی : تنور سوسیال دموکراسی درحال پختن قانون جدیدی در این زمینه است. پرداخت حق بیمه اعم از درمانی، ازکارافتادگی، بازنشستگی و... به هنگام اشتغال بین کارگر و کارفرما تقسیم میشد. مثلا بیمه درمانی ۵۰٪ به کارگر و ۵۰٪ به کارفرما تعلق میگرفت. در دوره بازنشستگی پرداختها به صندوق بیمه ارجاع میشد و به خاطر تورم سالانه حدود ۳٪ نیز برحقوق بازنشستگی اضافه میشد. تغییراتی که هم اکنون در شرف وقوع است و باید از سال ۲۰۰۴ به اجرا درآیند، از یک طرف اضافه حقوق بازنشستگی را تا پایان سال ۲۰۰۵ پرداخت نخواهند کرد و از طرف دیگر بخشی از بیمه از کارافتادگی را باید به جای دولت، بازنشسته ها بپردازند....

مردم آلمان بیش از پیش به این وضعیت ناهنجار معترضند و صدای اعتراضشان روز به روز بلندتر میشود. سوسیال دموکراتها و سبزه‌ها نیز روز به روز پایه های خودشان را در صفوف مردم از دست میدهند. رشد راسیسم و یهودی ستیزی که پیوسته وسیله ای در دست حاکمین برای فشار بر مردم بوده همراه با گرایش حاکمین به تقویت مذهب نشان می دهد که بحران این بار سفت و سخت یقه ی حکومت سرمایه داران را گرفته و آنها به عبث در جستجوی راه حلی به این در و آن در می زنند!

* * *

سخنی با خواننده گان

رفقا و دوستان "بولتن نظرات" نشریه‌ای است که به کل جنبش کمونیستی ایران و جهان تعلق دارد. یک نشریه‌ی کمونیستی در صورتی می‌تواند به وظایف خود به درستی عمل کند که با مخاطبین‌اش وسیع‌ترین و عمیق‌ترین پیوند را داشته و از نظرات و عقاید آنها تغذیه کرده و لذا غنی‌تر گردد.

از شما می‌خواهیم ما را، چه در مورد مطالب استراتژیکی مربوط به سوسیالیسم، چه در مورد مباحث تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی مربوط به جنبش کمونیستی در حال حاضر، چه در رابطه با اوضاع عینی جهان و ایران و مسایل مربوط به صف آرائیهای طبقاتی در آنها، چه در مورد نقش هنر و ادبیات انقلابی و غیره، یاری دهید تا این نشریه به نوبه‌ی خود برازنده‌گی تعلق به طیف نشریات کمونیستی را هرچه بیشتر پیدا کند. به علاوه کمکهای مالی شما بدون تردید راه‌گشای کار ما خواهد بود. دستتان را به گرمی می‌فشاریم. هیئت تحریریه